

تاریخنامه طبری

مقدمه

به نام آن که هستی نام ازو یافت سپاس و آزادی خدای را که «تاریخنامه طبری» که به نادرست در پاره‌ای از نگاشته‌های پارسی «تاریخ بلعمی» خوانده شده است، و من به فراخی در پیش گفتار خود از این انتساب ناروا سخن رانده‌ام و باز نموده‌ام که ابو علی محمد بن محمد بلعمی از پایه و مایه دانش بهره‌ای چندان نداشته، و در این کار واسطه‌ای بیش نبوده است، و ترجمه ناب این اثر از دبیران و منشیان دانشمند و گمنام دیوان سامانیان بوده است، و سه تن یا سه گروه در این کار اهتمام ورزیده‌اند و به بسیار احتمال از کار همدیگر آگاهی نداشته‌اند! باری، من بنده نخست پس از سالهای بلند پژوهش و بررسی متن بخش چاپ نشده «تاریخنامه طبری» را که از زندگانی پیامبر گرامی (ص) آغاز و به پایان کار خلیفگان عباسی، که بخشی فراگیر از تاریخ ایران است، می‌پردازد در سه مجلد به سال ۱۳۶۶ منتشر ساختم که چندان با اقبال دانشوران و خوانندگان ارجمند روبرو گردید که چاپ دوم آن نیز به سال ۱۳۶۸، و چاپ سوم آن به سال ۱۳۷۳ تجدید چاپ و منتشر گردید.

من نیز در طول این سالها به انگیزه تشویقهای دوستان دانشمند و مهرورزیهای آنان بخش نخست «تاریخنامه...» را نیز با همان نسخه‌های کهن آراستم که به سال ۱۳۷۴ در سلسله انتشارات سروش چاپ و منتشر شد، و آن نیز به کوتاه مدت نایاب گردید، و اینک انتشارات سروش با اهتمامی ستایش‌انگیز به چاپ و نشر مجموعه کامل تاریخنامه طبری در ۵ مجلد دست یازیده است.

سپاسگزاری از عنایتهای مدیریت عامل انتشارات سروش آقای دکتر علی اصغر شعر دوست، و نیز از آقای قهرمان سلیمانی مدیر بخش کتاب فریضه‌ای است.

و الحمد لله اولاً و آخراً

محمد روشن

شهریور ماه ۱۳۷۶

به نام خدای مهربان بخشاینده

پیشگفتار مصحح

تاریخنامه‌ی طبری، ترجمه اخبار الامم و الملوك، اثر نامدار محمد بن جریر طبری است که پس از «مقدمه شاهنامه ابو منصور» که رساله واری بیست و سی برگی است و به فرمان ابو منصور عبد الرزاق طوسی به سال ۳۴۶ هـ - ق گرد آوری گشته است، دومین متن منثور تاریخ دار زبان فارسی است.

ترجمه تاریخنامه طبری به سال ۳۵۲ هـ. ق. به روزگار سامانیان به دوران منصور بن نوح بن احمد بن اسماعیل صورت پذیرفته است. از آن روزگاران، در سده‌های نخستین استقرار حکومت‌های ایرانی، آثار چندانی به جای نمانده است. از این روی تاریخنامه طبری از نخستین نمونه‌های ارجمند زبان فارسی دری است که گذشته از قدمت و اصالت، به اعتبار در بر داشتن و احتوای آن بر تاریخ عمومی جهان و ایران، از آفرینش آدم (ع) تا روزگار نویسنده، مجموعه‌ای گرانبار از اساطیر و داستانها و افسانه‌های آیینی و ملی است، و از سویی دیگر به سبب گنجینه‌ای گرانبار از واژگان و ترکیب‌های کهن زبان فارسی و پرهیز از به کار بردن واژه‌های بیگانه، شایسته بازنگری و بررسی و مذاقه است.

در اهمیت تاریخ طبری- اخبار الامم و الملوك- و شیوه‌ی تاریخنگاری طبری سخن بسیار رفته است و او را ابوالمورخین لقب نهاده‌اند. ولی نکته بدیع و آموزنده اثر نامدار این مورخ چیره دست در آن است که علاوه بر فراگیری کامل و شمول تام و تمام تاریخ، از بازگفت اساطیر و افسانه‌ها و داستانهای گوناگون باز نمانده است و به درستی دریافته که اعتبار تاریخ، امروزه در آمیزه‌ی واقعیت‌های عینی و ذهنی است، و با نقل اسطوره‌ها و افسانه‌ها است که در تبیین مبانی تاریخ روزگاران گذشته راهی باز گشوده می‌شود و مایه روشنگری و آگاهی خواننده نکته یاب می‌گردد، و باورهای او را در هم‌سنگ داشتن واقعیتها و حقیقتها امکان‌پذیر می‌سازد.

پیدا است که سخن از درهم آمیختن تاریخ و اسطوره نیست. تاریخ با معیارهای خردپذیر، هر چند در باورپذیری آدمیان نقش اساسی دارد و مورخ و خواننده هر دو ان یکباره بدان دل می‌بندند و آن را ملموس و پذیرفتنی می‌یابند، در بازنگری و ادراک حوادثی که در سرگذشت بشر پیش از تاریخ به نقل و بازگفت می‌خوانند و آن را در مایه‌های فرا واقعی باز می‌یابند، کوششی خردمندانه در تبیین تاریخ می‌دارند و بن مایه سرگذشت آدمی را باز می‌شناسند، و پرده از راز ناکی آن روزگار خیال‌انگیز به یکسو می‌زنند.

بر آدمی چه گذشته است؟ پیدایی بشر از کجاست؟ ماجراها و سرنوشت‌های بازگفته در افسانه‌ها چه خاستگاهی دارد؟ برای پاسخگویی بدین پرسشها است که مرز اسطوره و تاریخ به رشته‌هایی نامریی به هم پیوند می‌یابد، و از همین جا است که پایگاه بلند طبری و الایی می‌گیرد. دل‌بستگی به مسموعاتی که از مرز واقعگرایی دور می‌گردد و به رنگ و نقش سحر آفرینیهای اسطوره‌ها و افسانه‌ها، باورهای قلبی را استواری می‌بخشد، و نمی‌توان آن را از خاطره‌های ازلی ذهن باز سترد. با باز خواندن تاریخنامه طبری، بویژه دفتر نخستین، پیش درآمد دلپذیر بخشهای اسطوره‌ای و حماسی شاهنامه فردوسی به آبخور نخستین خود باز می‌گردد. گوناگونی اسطوره‌ها و رنگارنگی داستانهای آیینی و ملی که ریشه در باورهای آدمی دارد، مایه آغازین را فرا می‌نماید. آمیزه‌های اسطوره‌های ایرانی و اساطیر

سامی به روشنایی می‌گراید، و این همه خواننده پژوهنده را با گستره داستان بشر آشناتر می‌سازد.

بی‌جا نخواهد بود که از نثر ساده و استوار و دلپذیر ترجمه کهن تاریخنامه طبری یاد شود. به راستی مترجمان چیره دست تاریخنامه ... در کار ترجمه به مرز آفرینش هنری دست می‌یابند. نقل داستانها و تاریخ چندان پخته و سخته باز گو می‌شود که خواننده را سرشار از التذاذ می‌کند.

آنگاه که من بنده بخش ایران و اسلام تاریخنامه طبری را که هنوز متنی چاپی و منقح و آراسته از آن در دست نبود، به سال ۱۳۶۶ هـ - خ در سه مجلد نزدیک به دو هزار صفحه آراستم و با یادداشتها و تعلیقاتی گسترده و مبسوط در خورد بضاعت این ناچیز منتشر ساختم، چندان مورد اقبال خوانندگان پژوهنده و گرامی روبه رو گردید که به فاصله هر دو سال، سه چاپ از آن به بازار کتاب عرضه گردید.

البته گفتنی است از «تاریخنامه‌ی طبری» پیشتر متنی در هندوستان به چاپ سنگی رسیده بوده است که در عنوان آن آمده: «تاریخ طبری که منسوب به ابو جعفر محمد بن جریر یزید الطبری است، و ابو علی محمد بن محمد البلعمی فارسی نموده و نبذی از وقایع افزوده، در مطبع نامی گرامی منشی نول کشور بطبع مزین مقبول جهان گردید»، «ریخته قلم محمد انوار حسین تسلیم سهسوانی، در ماه جولای ۱۸۷۴ میلادی مطابق با ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۹۱ هجری طبع گردید و سواد حروفش در چشم مشتاقان و دیده وران سر مه کشید. تسلیم بس کن و ترک هوس کن زیاده مخروش به خموشی بکوش تاریخ طبع بگو و به راه خود برو: قطعه تاریخ طبع کتاب تاریخ طبری:

چو شد طبع طبری باسلوب خود دلم گشت در سیر آن صرف محو
نشان داد تسلیم از بهر سال سر غور و اندیشه و رای و سحو

سنه ۱۲۹۱ هجری من چون به یاریهای یزدان به کار «تاریخنامه‌ی طبری» پرداختم، پس از بررسی در نسخه‌های تاریخنامه طبری و سنجش و مقابله نسخه‌ها با يك دیگر، و تطبیق ترجمه با متن تازی و افزونیها و کاستیهای آن، بی‌اندک شبهه و تردید، به یقین دریافتم که تاریخنامه طبری در سه گونه روایت که حاصل کار سه گروه از دبیران و منشیان دانشمند دیوان سامانیان بوده است گردانیده شده است.

دلیل نخستین، دو گونه مقدمه تازی و فارسی است که بر سر نسخه‌ها است و بیرون از آن در باز شناساندن نسخه‌ها نیز به تفصیل از دوری و نزدیکی شیوه نگارش و روایت نسخه‌ها به يك دیگر سخن گفته‌ام. روایت سوم همان است که استاد زنده یاد شادروان مجتبی مینوی، نسخه عکسی آن را - که اصل آن در کتابخانه آستان قدس رضوی است - با مقدمه‌ای چاپ کرده‌اند و من بخشی از آن را با نسخه‌ی اساس خود، در دفتر دوم - مجلدهای سه‌گانه باز پسین - باز سنجیده‌ام. روایتها چندان دور از هم است که گمان اشترک و یگانه بودن دو نسخه دور از خردمندی است.

افزون بر استنباطها و دریافتهای خود، به جا است از تردید پیشگام تحقیقات ادبی و تاریخی در ایران، علامه شادروان محمد قزوینی یاد کنم. آنجا که در تعلیقات چهار

مقاله نظامی عروضی سمرقندی مصحح خود از «توقیعات بلعمی» یاد می‌کند می‌نویسد:

«بلعمی، یعنی ابو علی محمد بن محمد بن عبد الله التمیمی البلعمی متوفی سنه ۳۸۳، وی وزیر منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی بود و هموست که به فرمان پادشاه مذکور تاریخ طبری را از عربی به فارسی ترجمه نمود. پدرش ابو الفضل محمد بن عبد الله البلعمی وزیر امیر اسماعیل مؤسس سلسله سامانیه و در سنه ۳۲۹ وفات نمود و غالبا پدر و پسر به یک دیگر مشتبه شوند و بلعمی منسوب است به بلعم که شهری بوده است در آسیای صغری ...»

(تعلیقات چهار مقاله ص ۲۳)

آن دانشمند بزرگوار، یعنی علامه فقید قزوینی، که به راستی نشانه‌هایی از اصابت و اصالت اندیشه را در کارهای علمی خود همواره باز نموده است، رای پیشین خود را انتقاد می‌کند و می‌نویسد:

«ندانستم به چه دلیل و مأخذ من مقصود مؤلف چهار مقاله را، ابو علی بلعمی گرفته‌ام نه پدرش ابو الفضل بلعمی، و حالا دارم کم‌کم یقین می‌کنم مقصود مؤلف چهار مقاله به احتمال بسیار قوی ابو الفضل بلعمی بوده است نه ابو علی بلعمی. چه اولاً یاقوت در معجم البلدان در ذیل «بلعم» (۱: ۷۲۲) گوید، (درباره‌ی ابو الفضل) «و کان من الادباء البلغا ذکرته فی اخبار الوزراء».

پس معلوم می‌شود که ابو الفضل معروف به ادب و بلاغت بوده است و ثانیاً در طبقات الشافعیه سبکی (۲: ۱۷۰-۱۷۱) گوید «و لابی الفضل مصنفات: کتاب تلیح البلاغه، و کتاب المقالات، و الخ ...»

پس از اینجا هم معلوم می‌شود که وی ماهر و متخصص در بلاغت بوده است و هرگز چنین اوصافی در حق پسرش ابو علی جایی ندیده و نشنیده‌ام.

پس ابو الفضل بلعمی ظاهراً بل قطعاً اولویت دارد که مراد مؤلف باشد بدون هیچ شك و شبهه نه پسرش ابو علی، و گویا توقیعات بلعمی، چنان که سیاق کلام ظاهراً بر آن دلالت دارد به عربی بوده است نه به فارسی. و ذکر یاقوت و سبکی (لابد نقلاً از مأخذ قدیمه) او را در عداد بلغاء نیز دال بر همین مطلب است ظاهراً و چیزی که مرا سابق به اشتباه انداخته بود و مراد مؤلف را ابو علی بلعمی انگاشته‌ام، لابد ترجمه‌ی تاریخ طبری بوده است که او را در نظر من از ادبا جلوه داده بوده است. و حال آن که به احتمال بسیار بسیار قوی ترجمه‌ی تاریخ طبری فقط به سعی و اهتمام و عنایت او بوده است نه به قلم شخص او مستقیماً، وانگهی بیان عبارت مؤلف- کما ذکرنا- در تعداد نویسندگان به عربی است ظاهراً نه به فارسی.»

(محمد قزوینی. همان جا. صص ۲۴-۲۳)

به دنباله‌ی همین گفتار است نوشته علامه قزوینی:

«به فرمان این ابو الفضل بلعمی (پدر) بود که کلیله و دمنه از عربی به فارسی ترجمه شد و به فرمان همو، رودکی آن را به نظم در آورد، چنان که فردوسی بدان تصریح می‌کند.

- شاهنامه، طبع بمبئی، ۴: ۳۶-

در مقدمه‌ی قدیم شاهنامه هم ذکر این مطلب عینا شده است با قدری تفصیل بیشتر و نیز ثعالبی در غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، طبع زنتبرگ، ص ۶۳۳، گوید: «و لم یزل الكتاب (ای کلیله و دمنه) مخزونا عند ملوک الفرس حتی نقله ابن المقفع الی العریبه، و الرودکی بامر الامیر نصر بن احمد الی الشعر بالفارسیه.» از این جا معلوم می‌شود که امر کردن ابو الفضل بلعمی رودکی را به نظم کلیله و دمنه نه از جانب خود او بوده است بل به امر مخدومش نصر بن احمد سامانی بوده است.

ذکر پدر و پسر مکرر اندر مکرر در یتیمه الدهر می‌آید، رجوع کنید به انساب سمعانی در تحت بلعمی، و بلعمی اول یعنی ابو الفضل بلعمی ممدوح رودکی بوده است...»

(چهار مقاله. تصحیح مجدد استاد شادروان دکتر محمد معین. ص ۲۴)

استاد شادروان محمد پروین گنابادی که در زنده گردانیدن «تاریخ بلعمی» اثر مصحح شاعر نامدار، استاد محمد تقی بهار، ملک الشعراء، رنج بسیار برد، کوشید تا از نگاشته‌های شادروان بهار درباره بلعمی یادداشتی بیابد و سرانجام به مقاله‌ای از مرحوم بهار در مجله تمدن، سال اول، شماره ۵ و ۶ برخورد که به سال ۱۳۱۰ منتشر شده بود، و همان را در مقدمه تاریخ بلعمی آورد.

از گفتار شادروان بهار پیدا است که آن را به روزگاری فراهم آورده که در کار آراستن تاریخ بلعمی بوده است. مرحوم بهار در این گفتار چنین می‌نویسد:

«چیزی که اسباب تأسف و تحیر است آن است که در تمام این ده نسخه خطی و يك نسخه چاپی که به نظر نویسنده رسیده و با دقت تمام آنها را مطالعه و مقابله کرده‌ام دو نسخه دیده نمی‌شود که بتقریب شبیه به يك دیگر باشند و بتوان گفت که آن دو از يك مأخذ حکایت می‌کنند و هر نسخه‌ای چه در کم و زیاد مطالب و سقطات و چه در اضافات یا اغلاط یا اختلاف عبارات به قدری با نسخه‌ی دیگر متفاوت است که هر گاه خواننده صاحب مطالعه نباشد و به تصرفات روز افزون هزار ساله توجه نداشته باشد، تصور بل حتم خواهد کرد که این کتاب را چند تن در فواصل قرون عدیده ترجمه کرده‌اند و چون به اول هر نسخه نگاه کند و ببیند که همه نسخه‌ها از آن بلعمی است، باز خواهد گفت بلعمی چند تن بوده‌اند و یا آن که بلعمی این ترجمه را به چند تن برگزار کرده است. چه متصور نیست که يك نسخه که از دست يك شخص بیرون آمده باشد، این اختلاف فاحش را دارا باشد.»

(تاریخ بلعمی، تصحیح مرحوم بهار. به کوشش محمد پروین گنابادی. صص ۷-۸)

اینکه که سالهایی بلند از تحقیقات ادبی به شیوه‌ای علمی و بنیادین می‌گذرد و دو سه تن از محققان صاحب‌نظر درباره اثر منسوب به بلعمی بذل اهتمام کرده‌اند و همگان به نتیجه‌ای یگانه رسیده‌اند، تسمیه اثر و باز خواندن آن به نام بلعمی ناروا است و شایسته است نام درست اثر را - تاریخنامه‌ی طبری - بخوانیم و برای سفارشی که امیر سامانی، منصور بن نوح به زبان ابو الحسن فائق خاصه به بلعمی کرده است و

از او درخواستی تا متن تاریخ طبری را به فارسی برگردانند، آن را منسوب به بلعمی بدانیم و نه حاصل کار او و ترجمه‌ی او. این اشارت به تصریح در مجمل التواریخ و القصص» نگاشته ۵۲۰ هـ - ق. نیز آمده است.

«اندر نقل کتاب تواریخ محمد بن جریر الطبری رحمة الله علیه که از تازی به پارسی کرده است، ابو علی محمد بن محمد الوزیر البلعمی به فرمان امیر منصور بن نوح السامانی، که به زبان ابی الحسن الفائق الخاصه، پیغام فرستاد در سنه اثنی و خمسين و ثلاثائة ...»
(مجله التواریخ و القصص. به تصحیح ملك الشعراء بهار، ص ۱۸۰)

اینک شایسته می‌بینم که از شرح احوال و آثار محمد بن جریر طبری دانشمند بزرگ و اثر بسیار ارجمند او: «تاریخ الامم و الملوك» به کوتاهی و اجمال سخن بگویم:

[زندگینامه‌ی طبری] طبری و آثارش

ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب بن پایان سال ۲۲۴ یا آغاز سال ۲۲۵ هـ - ق. برابر با ۸۳۹ میلادی، در آمل مازندران زاده شد و از آن روی به طبری مشهور گردید.
در آن روزگار طاهریان بر طبرستان حکومت می‌کردند، و ایرانیان کوشش بسیار به کار می‌داشتند که در فراگیری دانشهای رایج زمان و زبان تازی به انگیزه برتری بر عناصر غالب اهتمام ورزند.

طبری درباره‌ی سالهای نخستین عمر خود چنین می‌نویسد:
من قرآن را در هفت سالگی از بر کردم و در هشت سالگی با مردم به نماز جماعت ایستادم و در نه سالگی به نوشتن حدیث پرداختم ...
پدرم گفت در خواب دیدم که در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته‌ام و با من خرجینی پر از سنگریزه است. من آنها را در فلاخن می‌نهم و پرتاب می‌کنم. از معبر تعبیر آن پرسیدم، تعبیر گوی خواب به پدرم گفت که این کودک به بزرگی در دین خود استوار می‌شود و از دین و آیین خود حمایت می‌کند. پس پدرم بر آن شد که از همان کودکی مرا در کار فرا گرفتن دانش یاری کند و از هیچ‌گونه همراهی و فراهم ساختن وسایل دریغ نوزد.

طبری پس از فرا گرفتن مقدمات علوم، در دوازده سالگی آمل را ترک کرد و به شهر ری روی آورد و از مکتب بزرگانی که از نامداران زمانه بودند، سود جست.

حدیث را از محمد بن حمید رازی و فقه را از ابو مقاتل و کتاب مبتدا را از احمد بن حماد دولابی و مغازی ابن اسحاق را از سلمة بن فضل فرا گرفت:
ما در مجلس محمد بن حمید رازی به نوشتن سرگرم می‌شدیم. شبی چندین بار به نزد ما می‌آمد و از آنچه نوشته بودیم می‌پرسید، و آن را برای ما می‌خواند. همچنین نزد احمد بن حماد دولابی که در یکی از دیه‌های نزدیک به ری، دولاب، می‌زیست می‌رفتیم و شتابان چون دیوانگان باز می‌گشتیم تا به محضر محمد بن حمید برسیم.

طبری چون آوازه‌ی بلند احمد بن حنبل را شنید به شوق بهرمیابی از محضر او رهسپار بغداد گردید اما در نیمه راه خبر مرگ احمد را شنید. دل از بغداد بر کند و راهی بصره گشت.

در بصره نیز از مکتب دانشمندی چون محمد بن موسی حرشی و عمار بن موسی قزاز و محمد بن عبد اعلیٰ صنعانی و بشر بن معاذ و محمد بن بشار که به «بندار» نامبردار بود، بهره‌مند گردید. حدیث را به روایت هناد بن سری و اسماعیل بن موسی باز نوشت و اصول قرائت را از سلیمان بن خالد طنجی آموخت و یگانه‌ی روزگار، ابو کریب محمد بن علای همدانی را که خوبی تند و ناستوده داشت دیدار کرد:

با اصحاب حدیث به در خانه‌اش رفتیم. سر از پنجره بر آورد و ما را بدید. اصحاب حدیث از او درخواستند که به آنان اذن دخول دهد. روی به آنان کرد و گفت: «کدام یک از شما حدیثی را که از من روایت شده است به خاطر دارد؟ یاران به همدیگر نگاه کردند و هیچ‌یک را یارای پاسخ دادن نبود. آن گاه به من نظر کردند و گفتند: آن چه از روایات او نوشته‌ای به خاطر داری؟ گفتم آری.

پس دوستان به من اشاره کردند و او را گفتند: از این بپرس. آن گاه به او گفتم: در فلان مسأله چنان گفتی و در فلان روز به فلان حدیث آگاهی دادی.

ابو بکر بن کامل می‌گوید: ابو کریب پاسخ سوالات خود پیاپی از ابو جعفر می‌شنید و او را بزرگ می‌داشت. سرانجام به او گفت: به خانه در آی. او را با آن که تازه جوان بود گرامی شمرد و حق صحبت داد. گفته‌اند طبری بیش از صد هزار حدیث از ابو کریب استماع کرد.

طبری به بغداد بازگشت و آهنگ آموختن علوم قرآنی کرد و احمد بن یوسف تغلبی را که از استادان قرائت روزگار خود بود خدمت کرد و از وی نکته‌ها آموخت. پس از آن به بررسی و تحقیق فقه شافعی پرداخت و دو تن از امامان مذهب شافعی، حسن بن محمد صباح و ابو سعید اصطخری را دیدار کرد و خود به مذهب شافعی گروید و سالها بر طبق آن فتوی داد.

طبری چون شنید که گروهی از اصحاب امام شافعی و آگاهان به مذهب او در مصر اقامت دارند، بدان سوی روی آورد. در راه مصر از اجناد شام و نواحی و بنادر آن دیدن کرد و در بیروت، عباس بن ولید را که از قاریان به نام بود بدید، و هفت شب در مسجد جامع گذرانید و قرآن را بر روایت شامیان بر او تلاوت کرد. سپس به صوب مصر رفت و به سال ۲۵۳ وارد مصر شد. طبری خود می‌گوید: «چون به مصر در آمدم کسی از دانشمندان نماند که به دیدار من نیامد و مرا در علمی که خود در آن تبحر داشتند نیازمود.»

از آنان ابو الحسن علی بن سراج بود که سؤالاتی از فقه و حدیث و لغت و نحو و شعر کرد و طبری را در پاسخگویی چیره دست یافت. در این هنگام عالمی فراز رسید و از او سؤالاتی در دانش عروض کرد. ابو جعفر می‌گوید: من پیش از آن روز به علم عروض توجهی نداشتم. پس بدان مرد گفتم با خود قرار گذاشته‌ام که امروز در علم عروض سخنی نرانم، چون فردا شود نزد من آی. آن گاه عروض خلیل بن احمد را از دوستی به امانت گرفتم و تمام شب به مطالعه‌ی آن پرداختم. بامدادان عروضی شدم.

طبری چندین سال در مصر به سر برد و در خلال این سالها به شام سفر کرد و باز آمد و فقه مالک را نیز از شاگردان ابن وهب فرا گرفت. پس از سالیانی چند اقامت در مصر، هوای بغداد کرد و بر آن شد در این شهر جز به روایت و درایت و تألیف و تصنیف نپردازد. وی گذشته از مجالست با بسیاری از دانشمندان و نامداران، به کار تألیف و تصنیف نیز اهتمامی تمام مبذول داشت. اقامت طبری در بغداد چندان به درازا نگشید، آهنگ طبرستان کرد و به سوی مولد خود بازگشت. این پس از دوران بلند دانشجویی و آموزش، نخستین سفر به زادگاه بود. سفر دوم طبری به سال ۲۹۰ هـ - ق. اتفاق افتاد.

در بازگشت به بغداد، طبری به ستیزه‌های ناخواسته دچار شد. در آن عصر بازار ستیز و آویز اصحاب مذاهب و عقاید تعصب آمیز در بغداد گرم بود. محضرهای عالمان و فقیهان به جدل و مناظره می‌گذشت. حدیث خلق و قدم قرآن سخت بر سر زبانها بود. پیروان احمد حنبل، یکی از امامان چهارگانه سنت، مردمی سختگیر بودند و عقل و برهان را در امور اعتقادی ناخوش می‌داشتند و به آزار دیگران می‌پرداختند.

آنان قرآن را قدیم می‌شمردند و خدای را بر «عرش» می‌نشاندد. طبری در باره‌ی امام احمد حنبل اعتقادی دیگرگون داشت. به روایت ابن شحنه، طبری که در فقه و تفسیر و حدیث از عالمان بزرگ بود، در اثری که از مسالك مجتهدان گفتگو می‌کند، احمد حنبل را در زمره فقیهان نمی‌آورد و او را محدثی ساده می‌شمارد.

می‌گویند به زمانی که طبری از سفر دوش به طبرستان به بغداد بازگشت، گروهی از متعصبان حنبلی چون ابو عبد الله جصاص و جعفر بن عرفه قصد وی کردند و روز آدینه در مسجد جامع به نزد او آمدند و در باره‌ی امام احمد حنبل و حدیث «جلوس بر عرش» از وی پرسش کردند. ابو جعفر در پاسخ آنان به شجاعت تمام گفت: «امام احمد بن حنبل، خلاف او اعتباری ندارد و من تاکنون ندیده‌ام که از او حدیثی روایت شده باشد و ندیده‌ام برای او اصحاب و پیروانی که به سخنان آنان اعتماد و اعتباری شده باشد و ندیده‌ام برای او اصحاب و پیروانی که به سخنان آنان اعتماد و اعتباری باشد و اما حدیث «جلوس بر عرش»، پس محال است.» آن گاه این شعر را خواند:

سبحان من لیس له انیس و لا له فی عرشه جلیس

منزه و پاک است و او را همدمی نیست، و نه در عرش او را جلیسی است. حنبلیان چون گفتار او شنیدند بر او تاختند و دوات‌های خود را که بیش از هزار بود به سوی او پرتاب کردند. طبری از میان آن گروه آشفته‌ی متعصب برخاست و به خانه رفت. مخالفان دور خانه‌اش را فراگرفتند و از گوشه و کنار به سنگباران پرداختند، چندان که توده‌ای انبوه از سنگ بر در خانه‌اش انباشته شد. نازوک، صاحب شرطه بغداد، با گروهی از لشکریان مردم را از گرد خانه او دور کردند و خود یک روز و شب در حفاظت ابن جریر به پاسداری پرداختند.

ابو جعفر محمد بن جریر طبری پس از سفرهای بسیار که در طلب دانش کرد، و از دانشمندان و فقیهان و مفسران و محدثان و قاریان و ادیبان بهره‌ها گرفت، در بغداد خانه‌ای بساخت و اوقات خود را به عبادت و مطالعه و تألیف و تصنیف منحصر داشت.

طبری در نزد مردم و خلیفگان و امیران مرتب‌تی والا داشت و به احترام و عزت بسیار می‌زیست. گویای این پایگاه بلند، عبارت صاحب تاریخ طبرستان است: محمد بن جریر الطبری، مؤلف کتاب الذیل و المذیل و کتاب تفسیر القرآن و معانیه، و کتاب التاریخ و مذهب و طریقت او معتقد خلائق و اتفاق علما که مثل او در هیچ طایفه نبود و مسطور است در کتب که بر در سرای او به بغداد چهار صد استر بر شمردندی از آن ابناء خلفا و ملوک و وزراء و از این جمله سی استر هر یک با خادم حبشی بودند که به اقتباس علوم پیش او شدند. - تاریخ طبرستان، مصحح شادروان عباس اقبال، صص ۲۳ - ۱۲۲.

سرانجام وی به روز شنبه بیست و هشتم شوال سال سیصد و ده هجری، برابر با ۱۷ فوریه ۹۲۳ میلادی، به سن هشتاد و شش سالگی، درگذشت. خطیب بغدادی می‌نویسد: «در تشییع جنازه‌ی او انبوهی از خلق که شمار آنان را جز خدا کسی نمی‌دانست، حضور یافتند، و چندین ماه شب و روز بر آرامگاهش نماز می‌گزاردند. گروه بسیاری از ارباب ادب و دیانت اشعاری در رثای او سرودند.»

ابو جعفر محمد بن جریر طبری در دانشهای رایج زمانه‌ی خود تبخّر فراوان داشت و از سرآمدان به شمار می‌آمد. عبد‌العزیز طبری در باره‌ی او می‌گوید: او همانند قاری قرآنی بود که چیزی جز قرآن نداند و چون محدّثی بود که جز حدیث چیزی نشنیده باشد و مثل فقیهی که به جز فقه چیزی نداند و شبیه يك نحوی که معرفت به چیزی جز نحو نداشته باشد و همانند محاسبی که جز حساب چیزی درک نکند. وی به انواع عبادت واقف و عامل و در اصناف علوم کامل بود. هر گاه آثار او با آثار دیگران سنجیده شود، برتری او ادراک می‌شود. چیزی که هست، شهرت او در فقه و تفسیر و علوم قرآنت قرآن بر جنبه‌های دیگرش رجحان می‌یافت.

طبری در همه مذهبهای فقهی، به ویژه فقه شافعی تبخّر یافت. وی خود ده سالی به آن پای بست بود و بر حسب آن فتوی می‌داد، اما چون به مسائل گوناگون برخورد و دشواریهای آن را بررسی نمود، سرانجام خود مذهبی ویژه بنیاد نهاد و اصول آن را در آثار فقهی خود و نیز در اثری مستقل با نام «لطیف القول» در هشتاد و سه باب باز نوشت.

شمار دانشمندانی که مذهب جریریه را برگزیدند اندک نیست و ابن ندیم در کتاب خود باب ویژه‌ای به آنان اختصاص داد. ولی مذهب جریری دیر نپایید و همچون مذهب اوزاعی پس از چندی از میان رفت.

ابو جعفر طبری در شرافت نفس و مناعت طبع و پاکدامنی و پارسایی و پاکیزگی پوشش و اندام و حسن معاشرت و پرسیدن دوستان و رعایت احوال آنان به جایگاهی رسید که شاید کمتر کسی در زندگانی خود دیده باشد.

طبری مردی گندمگون و کشیده قامت و لاغر اندام و سیاه چشم بود و زبانی گویا و فصیح و بیانی شیوا و گزیده داشت. سخنانش همواره به ملاحظت و نکته سنجی آمیخته بود و در مجلسهای خود داستانهای دلپذیر باز می‌گفت. گذشته از پرهیزگاری، مردی با فضیلت و شجاع بود و به آنچه علم داشت عمل می‌کرد و در بیان عقاید دینی و باورهای علمی خود از صراحت لهجه برخوردار بود، چنان که داوری او را در باره‌ی امام احمد حنبل دیدیم.

قفطی در اثر خود، انباه الرواة می‌نویسد که: در احوال طبری کتابی به نام «التحریر فی اخبار محمد بن جریر» تألیف نموده است که کتابی آموزنده و لذتبخش و سرگرم‌کننده است، ولی آن نیز در میان کتابهای گمشده‌ی او از میان رفته و فراموش شده است.

آثار طبری

شمار آثار طبری بسیار است. این دانشمند بزرگ، با دلبستگی و اهمیتی که در فراگیری و آموزش و تألیف داشت موفق گشت آثاری برگزیده و پر ارزش از خود به جای گذارد، چنانکه آثار او را چون بر شمردند و با سالهای عمر او بر سنجیدند، دریافتند که وی توفیق یافته است در طول ۸۶ سال عمر خود به هر روزی ۱۴ برگ بنویسد.

اینک آثار او را به کوتاهی یاد می‌کنیم:
آداب المناسک. اثری است برای قاصدان حج بیت الله از روز حرکت تا رسیدن به مکه و قیام به مناسک و تودیع و بازگشت و زیارت منازل و مشاهد ضروری.
آداب النفوس. در تعریف مظاهر قلب و زبان و چشم و گوش، تمامی اندامها را یاد کرده است و از گفته‌های پیامبر و یاران و پیروان او و عارفان در این باب سود جسته است، یاقوت می‌گوید: این کتاب را در چهار مجلد نوشت ولی آن را پاکنویس نکرد و به دست مردم نداد.

احادیث غدیر خم.
یاقوت گوید: پاره‌ای از مشایخ خبر غدیر خم را ناراست دانسته‌اند و گفته‌اند علی بن ابی طالب (ع) در آن هنگام به یمن رفته بوده است.
ابن کثیر می‌گوید: کتابی از طبری دیدم که احادیث غدیر خم را در دو مجلد فراهم آورده است.

اختلاف علماء الامصار فی احکام شرایع الاسلام.
چنان که از عنوان کتاب بر می‌آید، طبری اختلاف آراء دانشمندان را باز می‌گوید. وی در پاسخ احمد بن عیسی که سبب تألیف را از او پرسیده، گفته است: تا رایهای کسانی را که با من منازعه می‌نمایند متذکر شوم.
طبری اختیارات خود را در مسائل در این کتاب باز نگفته است، زیرا آن را در اثری با عنوان اللطیف گرد آورده است.

بسیط القول فی احکام شرایع الاسلام.
طبری برای این کتاب دقتی به عنوان مقدمه به نام «مراتب العلماء» تألیف کرد و هر یک از یاران پیامبر خدا را که بر مذهب فقهی مورد اختیار خود بود نام برد. وی در ذکر نامه‌های آنان از مدینه و مکه آغاز نهاد و به عراقین، کوفه و بصره و سپس شام و خراسان پایان داد.

البصیر فی معالم الدین.
رساله‌ای است که برای مردم طبرستان در باب اختلافی که بین آنان در اسم و مسمی و مذاهب اهل بدعت روی داده بود.

تهذیب الآثار و تفصیل الثابت من الاخبار.

در این اثر سبب هر يك از احادیث و راههای روایت و جنبه فقاہت و معانی و الفاظ غریب آن را باز نموده است. یاقوت به نقل از ابو بکر بن کامل می‌گوید: کس را پس از ابو جعفر طبری ندیدم که در دانش گسترده‌تر و در تألیفها از او بیشتر و پیشتر باشد.

جامع البیان عن تأویل آی القرآن.
آن از بزرگترین و جلیل‌ترین تفسیرهای قرآن مجید در اسلام است. گویند طبری روزی از شاگردان خود پرسید: آیا از تفسیر قرآن لذت می‌برید؟ گفتند شمار برگهای آن چه اندازه خواهد بود؟ گفت: سی هزار برگ، یعنی شصت هزار صفحه. گفتند این مقدار عمر آدمی را به پایان می‌رساند پیش از آنکه خواندن آن پایان یابد. از این رو طبری تفسیر خویش را در سه هزار صفحه مختصر کرد. آن گاه پرسید: آیا از تاریخ جهان از روزگار آدم تا این دوران لذت می‌برید؟ باز همان پرسش و پاسخ که در باره تفسیر به میان آمد تکرار شد. طبری گفت: دریغا که همتها مرده است. و آنگاه تاریخ را نیز همچون تفسیر مختصر کرد.

الجامع فی القراءت.
حاجی خلیفه نگارنده کشف الظنون می‌نویسد: در این کتاب بیست و چند طریقه از طرق تلاوت قرآن دیده می‌شود. ابو علی حسن بن علی اهوازی مقری در کتاب الاقناع می‌گوید: شامل یازده طریقه از تلاوت قرآن است و در طرق قراءت کتاب عظیمی دارد که آن را در هیجده مجلد مشاهده نمودم که با خطی درشت نگارش یافته. تمامی طرق قرائت اعم از مشهور و نادر و علل و اسباب و شرح آنها را در این کتاب متعرض گردیده است و طریقه‌ای را که دور از طرق مشهور نیست برگزیده است.

حدیث الطیر.
ابن کثیر می‌گوید: کتابی از طبری به این اسم دیدم که حدیث طیور را در آن گرد آورده بود.

الخفیف فی الفقه.
یاقوت گوید: از کتابهای سودمند طبری است که از کتاب اللطیف او سرچشمه گرفته است و نزدیک به ذهن خوانندگان است و دارای مسائل بسیار. این اثر شایسته مراجعه علماء و درس مبتدیان و تحصیل متعلمان است.

ابن عساکر گوید: وزیر به قدردانی طبری هزار دینار برای او فرستاد. وی نپذیرفت. گفتند وجه را بستان و صدقه کن.

گفت شما به اموال خود اولی هستید و بهتر می‌دانید چه کسی مستحقّ صدقه است.

ژذیل المذیل.

باز یاقوت در تعرفه کتاب می‌نویسد: این اثر متضمّن تاریخ همه یاران پیامبر است به تقریب الاقرب فالاقرب، یا بر حسب انتسابشان به قبیله قریش یا قبیله‌های دیگر. پس از آن تابعان یا پیشینیان از دنیا رفته و پسینیان را یاد کرده است و به ذکر استادان خویش و کسانی که از آنان چیزی آموخته مرتبط ساخته و هر يك را به فضل و دانشی که بدان متّصف بوده‌اند یا مئهم به گمراهی شده‌اند ستوده و از آنان دفاع کرده است، چون حسن بصری و قتاده و عکرمه و همانندان ایشان. این کتاب از آثار سودمند طبری است که پس از سال سیصد از املاي آن فراغت یافت و قریب سه‌هزار برگ است.

الرد علی ابن عبد الحكم علی مالک.

بر حسب گفته یاقوت این کتاب به یارانش نرسیده است.

الردّ عاد الحرقوصیه.

نجاشی این کتاب را در الرجال نام برده است.

الردّ عاد علی ذی الاسفار.

یاقوت می‌گوید این کتاب در ردّ دواوین علی اصفهانی نوشته شده است.

صریح السنّة.

رساله‌ای است که مذهب و اعتقاد خود را در آن یاد کرده است. ابن عساکر آن را «شرح السنّة» نامیده است که تکالیف مذهب و فرائض الهی را بر خویشتن ذکر نموده است و کتاب بر حسب سیرت یاران و تابعان پیامبر است.

طرق الحدیث.

ذهبی می‌گوید: يك مجلد از کتاب را دیدم و نسبت به او و کثرت راههایی که بر شمرده در شگفتی فرو شدم.

عبارة الرؤیا.

اثری است شامل مجموعه‌ای از احادیث در این باره. یاقوت از آن نام می‌برد و می‌گوید ظاهراً اجل فرصت به پایان رسانیدن آن را به طبری نداده است.

کتاب العدد و التنزیل.

ذهبی در تذکرة الحفاظ و سبکی در طبقات و ابن عساکر از آن یاد کرده‌اند.

کتاب الفضائل.

ابن عساکر می‌نویسد: چون طبری خیر یافت که ابو بکر بن ابی داود سجستانی در باره‌ی غدیر خم حدیثی نقل کرده است، به تألیف این کتاب پرداخت و فضایل سه خلیفه و امام علی (ع) را بر شمرد و در تصحیح آن احتجاج کرد و در فضایل امیر المؤمنین علی شرحی مبسوط نگاشت.

لطیف القول في احكام شرايع الاسلام.
یاقوت می‌گوید: این کتاب شامل تمامی احکام و اختیارات مذهب طبری است و از نفیس‌ترین و سودمندترین تألیف‌های او است که اصول مذهب‌های دیگر را از حیث جمع و تألیف فرا می‌گیرد.

مختصر الفرائض.
یاقوت و صفدی از این اثر نام برده‌اند.

کتاب المسترشد.
ابن ندیم در الفهرست از آن اسم برده است.

المسند المجرد.
یاقوت می‌گوید: بیشترین آن را اصحاب حدیث نوشته‌اند و سرگذشت خود با شیوخ خود را برای مردم قرائت کرده‌اند.

کتاب الوقف.
طبری این اثر را برای المکتفی نوشته است و موارد اتفاق فقها را در احکام شرع که دور از اختلاف آنها بوده، فراهم آورده است.

اخبار الامم و الملوك یا تاریخ الرسل و الملوك

دو اثر از تألیف‌های محمد بن جریر طبری در میان آثار او اعتبار و ارزشی بتمام دارد:
تفسیر قرآن او، و تاریخ او.

تاریخ طبری از معتبرترین و نامدارترین تاریخ‌های عمومی جهان و اسلام است که از جهت جامعیت و درستی و اتقان همواره مورد نقل و استناد و استفاده و اقتباس تاریخ‌نگاران و دانشمندان بوده است.

ابو الحسن علی بن حسین مسعودی، از مورخان نامدار سده چهارم در اثر مشهور خود مروج الذهب و معادن الجوهر می‌نویسد:

تاریخ ابو جعفر محمد بن جریر طبری از همه کتابها و تألیفات دیگر سر است که اقسام حوادث و سرگذشت‌های گوناگون را فراهم آورده و از علوم مختلف سخن دارد،

و کتابی بسیار سودمند و نافع است و چرا نباشد که مؤلف آن فقیه عصر و زاهد دهر بود که فقیهان بلاد و دانایان سنت و اخبار علم از او فرا گرفتند. عزّ الدین ابن اثیر که کتاب الکامل فی التاریخ او به گونه‌ای تلخیص و تهذیب تاریخ بزرگ طبری است و خود تا روزگار زندگی خود که به سال ۶۳۰ هـ - ق. به پایان آمده آن را کامل و حوادث را نقل نموده است، می‌نویسد:

ابتدا کردم به تاریخ بزرگ تألیف امام ابو جعفر طبری، زیرا کتاب مذکور در نزد عموم محققان مورد اعتماد و در موارد اختلاف محلّ رجوع است ... و من از میان همگی مورخان به طبری اعتماد کردم زیرا وی از روی حق و صواب در این فن پیشوا و از روی حقیقت و واقع جامع علوم و فنون می‌باشد.

نلدکه خاور شناس نامدار که خود در چاپ متن عربی تاریخ طبری، بخش ساسانیان، اهتمام ورزیده است و آن را در اثری مستقل مورد بحث و بررسی قرار داده، می‌گوید:

تاریخ او التقاط مواد و مطالب فراوانی است که با کوشش فوق العاده‌ای فراهم آمده است. مطالب منابعی که با يك دیگر اختلاف داشته‌اند، در آن تحریر و تهذیب نشده بلکه در کنار يك دیگر گذاشته شده است. اما همین وضع ارزش کار او را در نظر ما تا اندازه زیادی بالا برده است، زیرا با این ترتیب اخبار کهن مطمئن‌تر و موثّق‌تر از آن به دست رسیده است که مورّخی برای تعدیل و تطبیق آن رنج و کوشش به کار می‌برده است.

ارزش عمده تاریخ طبری در شرح و بیان بسیار مفصّل تاریخ اسلام از آغاز ظهور پیغمبر اسلام به بعد است. هیچ کتاب عربی دیگر نمی‌تواند از این نظر با آن دعوی برابری کند.

بازگفتن روایتهای چندگونه از سوی طبری، گاه مورد ایراد کسانی بوده است که هدف غائی طبری را در نیافته بوده‌اند.

طبری خود در این باره توجیهی خردمندانه و مستدل دارد:

خواننده این کتاب بداند که استناد ما بدانچه در این کتاب می‌آوریم به روایات و اسنادی است که از دیگران، یکی پس از دیگری به ما رسیده و من نیز خود از آنان روایت می‌کنم و یا سند روایت را به ایشان می‌رسانم، نه آنکه در آوردن مطالب تاریخ استنباط فکری و استخراج عقلی شده باشد ...

اگر ناظر و شنوندگان اخبار این کتاب به برخی داستانه‌ها و قصّه‌ها برخوردند که عقل وجود آنها را انکار کند و جامعه شنیدن آنها را ناخوش دارد، نباید بر من خرده‌گیری و عیبجویی کنند، چه آنکه اینگونه اخبار را دیگران و پیشینیان برای ما نقل کرده‌اند و ما نیز آنها را چنانکه شنیده‌ایم در کتاب خود آوردیم.

طبری گاه شعر می‌سرود و به گفته‌ی قفطی در کتاب المحمّدين من الشعراء: «وی که خدایش بیامرزد شعری برتر از شعر علماء می‌گفت»:

اذا أعسرت لم يعلم رفیقی و أستغنی فیستغنی صدیقی
حیائی حافظ لی ماء وجهی و رفقی فی مطالبتی رفیقی

و لو أئى سمحت بماء وجهى لكنت الى الغنى سهل الطريق
 «چون تنگدست گردهم دوستم آگاه نمی‌شود. من اظهار بی‌نیازی می‌کنم و دوستم نیز
 بی‌نیاز می‌شود.
 «شرم من نگهدار آبروی من است و نرمی و مراقت من در خواستن بهترین دوست
 من است.
 «اگر آبروی خود را به رایگان از دست می‌دادم، به آسانی توانگر می‌شدم.»
 خلقان لا ارضی طریقهما بطر الغنى و مذلة الفقر

تاریخنامه طبری، مقدمه، ص: ۳۱

فاذا غنيت فلا تكن بطرا و اذا افتقرت فته على الدهر
 «دو خوی مرا ناپسند است: سرمستی در توانگری و خواری نمودن به هنگام
 نیازمندی.
 «چون توانگر شدی سرمستی مکن و چون درویش گشتی در برابر روزگار سرفراز
 باش!»

تاریخ طبری از آغاز تألیف و انتشار آوازه‌ای بلند یافت و با اقبال همگان روبه رو
 گردید، چنان که به سال ۳۵۲ هجری به زبان فارسی ترجمه شد، در حالی که از
 تاریخ درگذشت مؤلف بزرگوار آن، پنجاه سال نگذشته بود.

تاریخ طبری بارها از سوی دانشمندان و تاریخنگاران، با ذیل و حاشیه، به طریق
 تلخیص و اختصار بازنویس شد.
 ابن ندیم می‌گوید: «گروهی نیز این کتاب را - تاریخ طبری - با حذف اسنادها به
 اختصار نگاشته‌اند که بر آنها اعتماد نمی‌توان کرد، زیرا آنها را با جهان دانش و
 حکمت پیوندی استوار نیست.»
 سخاوی بر آن است که گویا طبری خود بر تاریخ ذیلی در افزوده باشد.
 یاقوت می‌گوید: «عبد الله بن احمد بن جعفر الفرغانی رابطه‌ای جهت آن ذیل ترتیب
 داد.»

حاجی خلیفه در کشف الظنون از ابو محمد عبد الله بن محمد الفرغانی یاد می‌کند که
 کار طبری را دنبال گرفت و لاحق‌های بر آن افزوده که «صله» خوانده می‌شود.

از ابو الحسن محمد بن عبد الملك همدانی، در گذشته ۵۲۱ هجری نیز تکمله‌ای در
 دست است که از آغاز خلافت «مقتدر» تا اوایل خلافت «مستظهر» را در بر
 می‌گیرد.

عریب بن سعد کاتب قرطبی که با افزونیهایی تاریخ طبری را تلخیص کرده است،
 ذیلی بر آن افزوده که تا سال ۳۲۰ هـ. ق. کشیده می‌شود.

تاریخ طبری از راه ترجمه‌ی فارسی روزگار سامانیان به زبان ترکی ترجمه شد.

ترجمه‌ای به دوران امیر الامرا احمدپاشا صورت پذیرفت و ترجمه‌ی دیگر میان سالهای ۹۳۸-۹۲۸ هـ. ق. انجام یافت.

آشنایی اروپاییان با تاریخ طبری به اهتمام ارپنیوس 1584-1624 دست داد که وی اختصار تاریخ طبری نگاشته ابن الآمد را به لاتین برگردانید. سپس هرمان زوتنبرگ ترجمه‌ی فارسی منسوب به بلعمی را با سنجیدن نسخه‌های خطی موجود در کتابخانه‌های پاریس و گوتا و لندن و کانتربری به سالهای ۷۴-۱۸۶۷ میلادی به فرانسه ترجمه کرد. زوتنبرگ مستشرق فرانسوی، زمانی کتابدار نسخه‌های خطی کتابخانه ملی پاریس بود و بخشی از غرر السیر ابو منصور ثعالی را نیز به فرانسوی گردانید. گویا دوبو (xuebuD) در این کار با زوتنبرگ مشارکت داشته است. (تاریخ ادبی ایران. ترجمه و تحشیه علی پاشا صالح، ج ۱، ص ۵۳۹).

نظر به اعتبار و اهمیت تاریخ طبری، خاورشناس نامدار هلندی دوخویه که «تالیفات جغرافیایی عرب را تحت عنوان مشترک muracibarAmurohp بنیاد نهاده بود به سالهای ۱۹۰۱-۱۸۷۶ میلادی با همکاری عده‌ای از مستشرقان نامدار چون نلدکه، مولر و گویدی و ... به چاپ انتقادی متن طبری پرداخت.

آخرین چاپ انتقادی تاریخ طبری به اهتمام محمد ابو الفضل ابراهیم بر مبنای چاپ دوخویه و نگرستن به نسخه‌های خطی نویافته صورت پذیرفت، که چاپ دوم آن به سال ۱۳۸۷ هـ - ۱۹۶۷ میلادی در زیر دست من بود.

تئودور نلدکه، خاورشناس بنام، که در چاپ بخشی از تاریخ طبری با دوخویه همکاری داشت و اثر ارجمند او حماسه‌ی ملی ایران در باره‌ی فردوسی و شاهنامه در نزد ما ایرانیان از آوازه‌ای بلند و شایان برخوردار است، آن بخش تاریخ طبری را که به گفته خود وی «تاریخ ساسانیان را از منابع قدیم ایرانی به دست می‌دهد»، با تعلیقات و حاشیه‌های سودمند به زبان آلمانی ترجمه کرد و آن را با عنوان «تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان» به سال ۱۸۷۹ میلادی منتشر ساخت. جای خوشوقتی است که ترجمه‌ای دقیق از این کتاب نلدکه به کوشش آقای دکتر عباس زریاب خوبی، استاد دانشگاه تهران، در سلسله انتشارات انجمن آثار ملی منتشر گردیده است.

زوال فرمانروایی خلیفگان و استقرار حکومت‌های ایرانی

چنان که در سرآغاز یاد کردم، تاریخ کبیر طبری به روزگار سامانیان، به اشاره‌ی امیر منصور بن نوح سامانی به زبان فارسی گردانیده شد.

آشفتگی و ناتوانی خلیفگان در این اوان موجب استقرار حکومت‌های ملی و محلی گردید. هر چند این نورسیدگان خود به گونه‌ای وابسته بودند و عهد و منشور دستگاه خلافت را از پشتوانه‌های جایگزینی می‌شمردند، برای بلندی نام و آوازه خود و فرّ و شکوه دیوان به شاعران و نویسندگان و دانشمندان توجهی خاصّ مبذول می‌داشتند. آثار پدید آمده این روزگاران به زبان فارسی که از خواست و دلبستگی مردم به زبان مادری ریشه می‌گرفت، مایه سرافرازی و مفاخره این حکومتها، که خود سنیز و آویزی مدام با يك ديگر داشتند می‌گردید و این همه به گسترش دانش و ادب در زبان فارسی مجال فراوان می‌داد.

از آن میان دودمان بویه در عراق و غرب ایران و سامانیان که بر شرق و ما وراء النهر فرمان می‌راندند، جایگاهی بلند دارند. آل بویه و سامانیان با تشویق و پشتیبانی شاعران و نویسندگان بانی و باعث آفرینش آثاری گشتند که هم اینک از پشتوانه‌های فکر و فرهنگ ایرانی است.

البته از مواریت روزگار بویه‌یان به زبان فارسی برخورداري چندانی نیافته‌ایم و از آثار پدید آمده در آن دوران شمار کمی به ما رسیده است، ولی هم آنچه به جای مانده است نیز مغتنم است.

سامانیان که در بزرگداشت و حمایت از نویسندگان و شاعران و دانشوران، از رقیبان خود، بویه‌یان، دست کم نداشتند، اهمّی بیشتر در گسترش زبان فارسی به کار می‌داشتند. البته این همه سبب عدم توجه سامانیان به گویندگان و نویسندگان تازی زبان نبود، چنان که یتیمه‌الدهر، اثر پر آوازه ثعالبی، خاصّه بخش پایانی آن که به شاعران خراسان و ما وراء النهر اختصاص یافته در بر گیرنده نامهای فراوانی است که به روزگار آنان به تازی شعر گفته‌اند. ثعالبی خود می‌گوید: «بخارا در عصر سامانیان آشیان جلال و کعبه فرمانروایی و مجمع افراد برجسته‌ی زمان بوده است».

نکته‌ای که ابو علی سینا در سرگذشت خود می‌نویسد نشانگر توجهی است که به دانش و کتاب مبذول می‌شد.

بو علی به روزگار نوح بن منصور سامانی از کتابخانه آنان برخورداري یافته بوده است. وی می‌نویسد:

به سرایی اندر شدم که خانه‌های بسیار داشت و در هر خانه‌ای صندوقهای کتاب بر روی هم انباشته بود. يك خانه از آن کتابهای تازی و شعر، در دیگری فقه، و بدین گونه در هر خانه‌ای کتابهای هر دانشی.

پس به فهرست کتابهای اوایل نگریستم و آن چه بدان نیاز داشتم خواستم و کتابهایی یافتم که نام آنها به بسیاری از مردم نرسیده بود و من هم پیش از آن ندیده بودم و پس از آن هم ندیدم.

پس این کتابها را خواندم و از آنها سودها بردم و اندازه هر مردی را در دانش وی شناختم ...

البته خواننده دانشور عنایت دارد که «خانه» به معنای «اتاق» به کار رفته است.

ابن حوقل که ما وراء النهر را به دوران امیری منصور بن نوح دیده است، می‌نویسد:

در سراسر مشرق حکومت آل سامان استوارتر و عدّه‌شان و ساز و برگشان کاملتر و منظم‌تر و عطایاشان وافرتر و جیره سربازانشان فراوان‌تر و بیستگانی‌شان مداوم‌تر است. با آن که جبايتها و خراجها و اموالشان در خزانه‌ها کمتر است.

ویژگی عمده‌ی شیوه زندگی در ما وراء النهر بر سیادت اشراف زمیندار استوار بود که دهگان یا دهقان خوانده می‌شدند. دهگانان خود را نگهبان معارف و موارپث فرهنگی می‌دانستند.

گفته‌ی مقدسی گویای این ظریفه است که امیران سامانی در پرسش و پرورش دانشمندان و شاعران و نویسندگان نمونه بوده‌اند و این گروه را چندان گرامی می‌داشتند که از تقبیل و زمین‌بوس معافشان داشته بودند و البته این همه بر اثر استقرار نظم و قدرت حاکمیت و استواری و آرامش مملکت به دست می‌آید.

در دوران امارت سامانیان، چند خاندان وزارت پیشه بر سر کار بودند که اداره‌ی دیوان بر عهده کفایت آنان باز بسته بود: جیهانی، بلعمی، عتبی و ...

گردش کار چنان بود که چون فردی از این خاندانها به خشم و سخط امیر گرفتار می‌گردید، از آن خاندان دیگر فردی وزارت می‌یافت و این جایگزینی‌ها استمرار داشت و چه بسا پسر جانشین پدر می‌گردید، اما همواره چنین نبود. سالها می‌گذشت و پس از درگذشت وزیر از خاندانی یا از چشم افتادن وی، وزارت به همتای او یا به اخلاف او می‌رسید.

این وزیران خود عموماً از مردان دانشور زمانه بودند و در مراتب فضل و ادب رتبت والا داشتند و از آنان در کتابهای ادب و تراجم احوال بارها به شایستگی یاد شده است. از این میان خاندان بلعمی اشتهاری وافر داشت.

خاندان بلعمی

در باره‌ی تسمیه بلعمیان به این نام دو روایت در دست است. یاقوت حموی می‌نویسد:

بلعم به فتح با و عین، شهری است در دیار روم، و در نسب ابو الفضل محمد بن عبد الله (عبید الله) بن محمد بن عبد الرحمن بن عبید الله بن عیسی تمیمی بلعمی، وزیر خاندان سامان در ما وراء النهر و خراسان چنین آورده‌اند:

«و وی از ادیبان بلیغ بود و در اخبار الوزراء ذکر او قید است.»
سمعانی در کتاب الانساب آورده است:

ابن ماکولا گفت: آنگاه که مسلمة بن عبد الملك به روم اندر شد، رجاء بن معبد بر بلعم چیره گشت و بدان جا اقامت گزید. نسل او در بلعم فزونی یافت و از این رو خاندان وی را به بلعم نسبت کردند و بلعمی گفتند.

هم سمعانی می‌گوید:

به خطّ ابو سعید محمد بن عبد الحمید معبدانی خواندم که ابو العباس معدالی از قول ابو الفضل بلعمی آورده است که نسبتش به علوان می‌رسد و نیای وی به روزگار خالد ابن مغیث بن حرث بن مالک بن حنظلة بن زید منات که به فرمان تمیم المعدودی به مرو رفت با سپاهیان قتیبة بن مسلم به مرو آمد و در زیر قریه‌ی بلاد سجد در جایگاهی که آن را بلعمان گویند فرود آمد و نسبت بلعمی بدان جا است. از آن پس خاندان بلعمیان به ما وراء النهر مهاجرت کرده‌اند و آنگاه که برخی از آنان در بارگاه سامانیان به پایگاه وزارت رسیده‌اند در بخارا پایتخت آن امیران اقامت گزیده و تا دیر باز در آن شهر مانده‌اند، چنان که سمعانی در ترجمه‌ی حال ابو الفضل گوید: «وی از مردم بخارا است و احفاد او تا امروز (یعنی روزگار زندگی سمعانی، سال ۵۵۰ هـ) به بخارا بر جای‌اند.»

خاندان بلعمی شاید پس از برمکیان پر آوازه‌ترین خاندانهای وزیران باشند که نام و یادشان در کتابهای ادب و تاریخ بفروانی آمده است و البته این گذشته از والایی پایگاه افراد آن خاندان در ادب و دانش و حکومت، اهتمام آنان در نگهداشت و پرسش و نوازش شاعران و نویسندگان و مورخان بوده است. اشاره رودکی به نام بلعمی در همین شمار معدود از شعرهای او که باز مانده است اندک نیست.

در قصیده‌ای به مدح ابو جعفر بن بانویه می‌گوید:

یک صف میران و بلعمی بنشسته / یک صف حرّان و پیر صالح دهقان

و نیز در جایی دیگر گفته:

چه فضل میر ابو الفضل بر همه ملکان / چه فضل گوهر و یاقوت بر نبیره

پشیز

ناصر خسرو در قصیده‌ای به مطلع:

ای آدمی به صورت و بی‌هیچ مردمی / چونی به فعل دیو چو فرزند آدمی؟

می‌گوید:

نامی نکو گزین که بدان چون بخوانمت / در جاننت شادی آید و در دلنت

خرمی

بو الفضل بلعمی بتوانی شدن به فضل / گر نیستی به نسبت بو الفضل

بلعمی

نیز اشاره‌ی کسائی به این خاندان نشانه اشتهاار آنان بوده است:

به وقت دولت سامانیان و بلعمیان / چنین نبود جهان، با نهاد و سامان بود

همچنین سوزنی سمرقندی پس از گذشت سالها با اشاره به رابطه رودکی و بلعمی یاد آنان را زنده داشته است:
 رودکی را اندر آن چامه که وصف باده کرد / داد دیناری هزار از زر
 آتشگون و فام
 قیمت عیار را هم فام کرد از دیگری / بلعمی عیاروار از رودکی بفکند فام
 نیز هم او می‌گوید:
 هم قهستانی و عتبی را به هم با بلعمی / زو شود نادیده دیدن چون ورا دیدی
 تمام
 و نیز:
 در مدح تو به صورت تضمین ادا کنم / يك بيت رودکی را در حق بلعمی
 صدر جهان جهان همه تاریك شب شدست / از بهر ما سپیده صادق همی
 دمی

در تاریخ بیهقی نیز اشاره‌ای آمده است:
 چنان خواندم در اخبار سامانیان که نصر احمد سامانی هشت ساله بود که از پدر
 بماند، که احمد را به شکارگاه بکشند و دیگر روز آن کودک را بر تخت بنشانند به
 جای پدر. آن شیر بچه ملکزاده‌ای سخت نیکو بر آمد و بر همه آداب ملوک سوار شد
 و بی‌همتا آمد ...
 يك روز خلوتی کرد با بلعمی که بزرگتر وزیر وی بود و بو طیب مصعبی صاحب
 دیوان رسالت و هر دو یگانه روزگار بودند در همه ادوات فضل.
 (- تاریخ بیهقی. تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، چاپ دوم، صص ۲۷-۱۲۶).

نویسنده‌ی نسائم الاسحار من لطائم الاخبار می‌گوید:
 «الوزير ابو الفضل البلعمی روی رزمه وزرای عجم و طراح حله قهارمه امم بوده
 است، و اول پادشاهان سامانی اسماعیل بن احمد وزارت بر وی تقدیر کرد.»
 (به تصحیح و تعلیق محدث ارموی، ص ۳۵).

نکته‌ای دلپذیر در باره‌ی ابو الفضل بلعمی در مقدمه‌ی شاهنامه ابو منصورى آمده
 است، آن جا که سخن از کليلة و دمنه می‌گوید:
 «مأمون پسر هارون الرشید منش پادشاهان و همّت مهتران داشت. يك روز با
 مهتران نشست بود. گفت: مردم باید که تا اندر این جهان باشند و توانایی دارند
 بکشند تا از او یادگاری بود تا پس از مرگ او نامش زنده بود.
 عبد الله پسر مققع که دبیر او بود گفتش که از کسری انوشیروان چیزی مانده است
 که از هیچ پادشاه نمانده است.
 مأمون گفت: چه ماند؟
 گفت: نامه‌ای از هندوستان بیاورد آن که برزویه طبیب از هندوی به پهلوی گردانیده
 بود تا نام او زنده شد میان جهانیان و پانصد خروار درم هزینه کرد.

مأمون آن نامه بخواست و آن نامه بدید. فرمود دبیر خویش را تا از زبان پهلوی به زبان تازی گردانید.

نصر بن احمد این سخن بشنید. خوش آمدش. دستور خویش را، خواجه بلعمی، بر آن داشت تا از زبان تازی به زبان پارسی گردانید تا این نامه به دست مردمان اندر افتاد و هر کسی دست بدو اندر زدند و رودکی را فرمود تا به نظم آورد و کلیله و دمنه اندر زبان خرد و بزرگ افتاد و نام او بدین زنده گشت و این نامه از او یادگاری بماند. پس چینیان تصاویر اندر افزودند تا هر کسی را خوش آید دیدن و خواندن آن.»
(بیست مقاله، صص (۳۳-۳۱).)

ترجمه‌ی تاریخنامه طبری

در آثار بازمانده پیشین، جای به جای سخن از ترجمه‌ی تاریخ طبری رفته است و در اشاره‌ای که امیر سامانی منصور بن نوح سامانی به ابو علی محمد بن محمد بلعمی، در باره‌ی ترجمه تاریخ کبیر محمد بن جریر طبری کرده است، جای تردید نیست.

در روایتی که از ترجمه‌ی تاریخنامه طبری به جای مانده است دو مقدمه دیده می‌شود: مقدمه‌ای که به زبان فارسی است و مقدمه‌ای دیگر به زبان تازی و در این هر دو مقدمه به صراحت اشاره بدین نکته دیده می‌شود.

من که سالی چند از عمر را بر سر سنجیدن نسخه‌های ترجمه تاریخنامه طبری صرف کردم، به قرینه‌هایی که از این پس یاد خواهم کرد، انتساب این اثر را به بلعمی نادرست می‌دانم.

در شاهدهایی که آوردم بی‌شائبه جانبداری و میل و محابا، اهتمام امیران و وزیران سامانی را در بزرگداشت و حمایت و تشویق نویسندگان و شاعران و دانشمندان باز نمودم، از مراتب فضل و دانش وزیران آن روزگار، به ویژه دودمان بلعمیان یاد کردم و در این همه جای تردید نیست، اما با فزون‌طلبی‌های این گروه که چون اندیشه کاری از آنان باشد- که البته در این مورد خاص اندیشه نیز از دیگری، یعنی امیر سامانی است- اساس کار را به خود منتسب دارند، یکباره مخالفم.

چون در تأیید رای و اندیشه خود، تردیدهای عالمانه علامه درگذشته شادروان محمد قزوینی را در باب بلعمی و انتساب ترجمه‌ی تاریخنامه طبری به او خواندم و به گفتاری از شاعر دانشمند، شادروان بهار، که به گونه‌ای احتیاط آمیز رگه‌هایی از این تردید و دو دلی را ارائه داده بود برخوردارم، از قرینه‌ها و استنادات تاریخی مدد جستیم و داستان رسوایی و گستاخی این گروه را در نوشته‌ای با عنوان «گفتاری در باب انتحال، از ترجمه‌ی تاریخنامه بزرگ طبری تا دیوان حافظ مینوی» مندرج در نشریه کتاب شناخت، زمستان ۱۳۶۳، باز نمودم.

با تمهیدی که در توضیح شیوه‌های تحقیق انتقادی به کار داشتیم، عدم دریافت شادروان بهار از اصلی بدیهی و روشن، که بلعمی خود گزارنده متن ترجمه‌ی

تاریخنامه نبوده است، از مرتبت او نمی‌کاهد. در طول پنجاه و شصت سالی که از روزگار تحریر مقاله او و استنباط او می‌گذرد بسیار نکته‌های بدیع، روشن گشته است. آن شادروان در آغاز راه بود و البته قریحه ذاتی و ذوق خلاق او در سبک شناسی مایه بسیار روشنگریها گردید. اما این همه مانع آن نیست که اعتبار شیوه‌های نو بر حسب استقراء و آمار و مستندات، نادیده انگاشته شود.

دستبردهایی که در جعل و باز سازی نسخه‌ها به تمام روی داد چون «کاپوسنامه فرای» و «رباعیات خیام» و ... با فراست و دها و هوشیاری دانشمند کم مانند، شادروان مجتبی مینوی باز نموده شد. انتحالیایی که در آثار کم نام و کم نام صورت پذیرفت، با انتشار و چاپ متنهای کهن و یافته شدن آثار و نوشته‌های پیشینیان در کتابخانه‌های این سو و آن سوی جهان و تدوین فهرستهای کتابشناسی مقدور گردید. و البته بینش‌های اجتماعی از پس تحلیل و شکافتن واقعات تاریخی، در شناخت چهره‌هایی که در هاله‌ای از احترام و تجلیل پوشیده بود، باورهای ساده دلانه را دگرگون ساخت.

چه کسی می‌انگاشت که «استاد البشر» و «عقل حادی عشر» خواجه نصیر الدین طوسی زاده ۵۹۷ هـ. ق. و در گذشته ۶۷۱ که در دانش و حکمت دانی او جای تردید نیست، اثری از مؤلفی را به تمام باز نویسد و به نام خود باز نماید و آن را تنسوخنامه ایلخانی بخواند؟ یا «ابو القاسم عبد الله کاشانی» که خود مدعی تألیف جامع التواریخ منسوب به رشید الدین فضل الله است و به صراحت می‌نویسد: اما بعد، چون از سیاق اتمام جامع التواریخ که مضمون آن مشتمل است بر صادرات اعمال و بادرآت آثار و اخبار پادشاهی و جهانگیری و عالم گشایی و وضع احکام سیاسات شاه شاهان و خان خانان چنگیزخان و اسلاف بزرگوار و اخلاف نامدار و اوراق و اعقاب جهاندار او ... یکی بعد از یکی در سلك كلك تألیف و سمط عقد سیاق ترتیب آورده شد. (- تاریخ اولجایتو، ص ۲) و جای دیگر می‌گوید: بنا بر این مقدمات، مؤلف این ترکیب و مصنف این ترتیب، بنده کمترین ابو القاسم عبد الله بن محمد القاشانی ... از بستان طبع تازه نوباه‌ای آورد و شمّه‌ای از مآثر آثار شاهانه و شطری از مکارم اخلاق خسروانه او از سیاق سواد در بیاض استنساخ آورد و تواریخ حوادث و وقایع ایام دولت او که خلاصه و نقاوه جامع التواریخ است تمیمه و ضمیمه آن گرداند. (همانجا، ص ۵)

و به دستبرد خواجه رشید الدین فضل الله تصریح می‌کند: «آدینه دهم، دستور ایران خواجه رشید الدین کتاب جامع التواریخ، که تألیف و تصنیف این بیچاره بود به دست جهودان مردود بر رای پادشاه عرضه کرد و جایزه آن پنجاه تومان مال از املاک و دیه و ضیاع بستد، و هر سال از محصول مستدرکات و ربوع ارتفاعات آنجا بیست تومان نقد عفا صفا به وی می‌رسد و با

وجود وعده به تصنیف يك درم به مؤلف و مصنف آن نداد که سعی بلیغ و جهد نجیح نموده بود و به سالها جمع کرده:

رنج من بردم ولی مخدوم من / آن به نام خویشتن بر کار کرد
(- تاریخ اولجایتو، صص ۵۵-۵۴)- و نیز در همان کتاب تاریخ اولجایتو، صفحه ۲۴۰، تفصیل ماجرا را باز می‌گوید- خود به جواهر نامه نظامی دستبرد زند و آن را با نام عرائس الجواهر و نفائس الاطایب به نام خود کند.

نمونه‌هایی از این گونه انتحالها در تاریخ سلجوقیان و لباب الالباب عوفی که سید علی بن محمود حسینی رونوشت همانند مو به موی آن را با نام تذکره بزم آرا به سال ۱۰۰۰ هـ. ق. به نام خود ارائه کرد و دیگر سرقات جزئی و کلی، تسلسل این دستبردهای زشت را به گونه‌های پنهان و آشکار در فرهنگ و ادب ایران باز می‌نماید.

باری، ابو علی محمد بن محمد بلعمی، که میزان دانش او به درستی سنجیده نیست و آثاری از او نقل نشده و سمعانی نیز نام او را حتی نمی‌برد، به کار ترجمه‌ی تاریخ طبری مأمور می‌شود. همین و بس. کار را به دبیران و منشیان شایسته و دانشوری می‌سپرد که در دیوانهای آن روزگار، شمارشان اندک نبود.

از بررسی نسخه‌ها با آشکار پیدا است که دو روایت گونه از ترجمه تاریخ طبری در دست است. گروهی از آن با مقدمه‌ای به زبان تازی، و گروهی با مقدمه‌ای به زبان فارسی. کار بسیار با ارزش است. این دبیران گمنام دانشمند، از نقدی که بر متن تاریخ طبری شده است، آگاهند. روایت‌های گونه‌گون از يك حادثه را فرومی‌نهند. آن روایت را که درست است و دیگر کتابها و سندها گواه صحت آن، برمی‌گزینند. ذکر اسنادهای مکرر را زاید می‌شمارند. چون روایتی به دلالت اسناد برگزیده شد، ذکر سند ضرورت ندارد. پاره‌ای منقولات را که ناتمام می‌یابند تکمیل می‌کنند. از حوادثی که به دلایلی یاد نشده، آن یاد نشده‌ها را که محمد بن جریر طبری از آن‌ها آگاهی نداشته و یا نقل آن را ضروری نمی‌دانسته، به جای خود می‌آورند. نقیصه‌ها را با درایت و آگاهی رفع می‌کنند. اثری پدید می‌آید که ارزشی والا و استنادی متقن دارد.

رای بارتولد، خاورشناس نامدار روسی که می‌گوید:

ابو علی محمد بن محمد بلعمی (متوفی به سال ۳۶۳ هجری) وزیر عبد الملك و منصور، در سال ۳۵۲ هجری تاریخ طبری را به زبان فارسی برگرداند، ولی ذیل متن آن را تا عهد خویش ننوشت ... گذشته از تألیف مزبور (که اکنون پس از چاپ و انتشار اصل عربی تألیف طبری تقریباً هیچ اهمیت تاریخی ندارد ...- ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، صص ۵۱-۵۰ یکسر مردود است. ناشران و هیأت تحریریه چاپ اخیر متن روسی ترکستان نامه صریحاً نوشته‌اند:

در این ایام متخصصان با این استنتاج صریح موافق نیستند. اکنون معلوم شده که بلعمی ظاهراً از يك روایت کتاب طبری که در دست نیست استفاده کرده- و همچنین

از پاره‌ای منابع دیگر. بدین سبب کتاب بلعمی اطلاعاتی چند را که چاپ لیدن- چاپی که مبتنی بر روایت خلاصه شده تألیف طبری است- فاقد آن است که به دست می‌دهد. هیأت تحریریه. (- همانجا، ص ۵۱)

امروزه بر همه دانشوران و پژوهشگران روشن گشته است که ترجمه‌ی تاریخنامه‌ی طبری اثر روزگار سامانیان، گذشته از پایگاه بلندش در زبان فارسی، که از آثار کم‌شمار آن دوره است و از جهت محتوا بر واژه‌ها و ترکیبهای ناب فارسی مجموعه‌ای کم‌مانند و دلپذیر است، از جهت تاریخی نیز منبعی پر ارزش و شایان اعتنا است.

در روایت‌های دوگانه این ترجمه، ما با کاستیها و افزونیهای روبرو هستیم. کاستیهای هر دو روایت در سنجش با متن تازی تاریخ طبری به هیچ روی از اعتبار آن نمی‌کاهد، مکرراتی است که آوردن آن ناسودمند بوده است، اما افزونیها، پیدا است که حاصل بررسی و پژوهشهای مترجمان گرامی و دانشمند آن است، رنج بسیار برده‌اند و از سرچشمه‌های بدیع، کمبودها را تدارک کرده‌اند. اثبات این نکته، که کار ترجمه بر عهده‌ی دو گروه- دست‌کم- بوده است، دشوار نیست. اشاره شادروان بهار خود گویای این دوگانگی است و من نیز اگر از عمر و روزگار بهره‌ای داشتم، در تعلیقات نمونه‌های بارز آن را باز خواهم نمود. اما نکته گفتنی دیگر کمبودها و افزونیهای دو روایت فارسی نسبت به یک دیگر است.

کم نیست حوادثی که در میان دو [] قلاب نهاده‌ام. در جای خود به هنگام شرح شیوه‌ی تصحیح بدین نکته‌ها اشاره خواهم کرد. چون ناگزیر روایتی را متن قرار داده‌ام و در روایت دیگر افزونی‌هایی دیده‌ام که آوردن آن را شایسته دانستم، از افزودن آن دریغ نورزیدم. امید آن که فرصت چاپ هر دو روایت بدین زوایا نصیب من- یا بزرگواری- گردد چندان نیست. هر چند این کار نیز ضرورت مبرم دارد.

زبان ترجمه و گونه برداشت مترجمان، هر چند هم‌عصر بوده‌اند، یگانه نیست. ترتیب فهرستی از واژه‌ها و ترکیبهای یک روایت و فرو نهادن مصالح لغوی آن دیگری ستمی است که بر زبان فارسی می‌رود.

دیگر همگان می‌دانند که مصالح ذهنی واژگانی هر نویسنده‌ای منحصر به خود او است. چنین دگرگونی‌هایی، خود عدم انتساب اثر را به بلعمی اثبات می‌کند و از این باکی نیست. ترجمه‌ی تاریخنامه‌ی طبری اثری از سالهای نخستین استقرار و استواری زبان فارسی است. گنجینه‌ای گرانبهار و مغتنم است. نام مؤلف آن بلعمی باشد و یا نامی عزیز و ناشناخته، در چندی و چونی آن تغییری حاصل نمی‌شود. بسیار کتابهای ارجمند که مؤلفان آن ناشناخته‌اند: سرچشمه‌های نخستین کارنامه‌ها و شاهنامه‌ها و به گونه‌ای متمایز و ممتاز گردانیده‌ها و گزارشهای قرآن مجید. این

همه را باید گرامی شمرد و پاس داشت و دامن تسامح را باید چندان فراخ گرفت که از اعتبار جامع التواریخ با همه انتحاله‌ها و دستبردهای مؤلفان اسمی آن غافل نبود.

تصحیح متن و معرفی نسخه‌ها

من بنده به سال ۱۳۵۶ هـ. خ در اندیشه آراستن متنی انتقادی از «ترجمه تاریخنامه طبری» شدم. طرح از مدیران بنیاد فرهنگ ایران و فرهنگستان ادب و هنر بود. فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی بر آن شده بود که به آراستن بخش پیش از اسلام «ترجمه تاریخنامه طبری» بپردازد. آنان بر آن بودند که این کار در حیطه‌ی امکان دانشمندان شوروی است. از بنیاد فرهنگ ایران یاری خواسته بودند که پس از پایان کار، حاصل تصحیحات و پژوهشهای دانشمندان شوروی را بررسی کند و خود نیز در آراستن بخش اسلامی ترجمه تاریخنامه طبری مباشرت ورزد و سپس این هر دو بخش را چاپ و منتشر سازد.

چون از من خواسته شده بود که در این باب به مذاقه و بررسی پردازم، کار را آغاز نهادم. به فهرستهای کتابخانه‌ها و منابع باز نگریستم. دریافتم که شمار نسخه‌های خطی شناخته قابل اعتنای ترجمه تاریخنامه طبری در کتابخانه‌های عمومی ایران و جهان، از بیست افزون است [۱]. از نسخه‌ها و عکس آن، آن چه را در دسترس بود، بررسی کردم. کهن ترین دستنویس ترجمه‌ی تاریخنامه طبری آن است که در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود و استاد شادروان مجتبی مینوی-روانش از بخشایش ایزدی برخوردار باد- در خرداد ۱۳۴۵ هـ. خ چاپی عکسی از آن در سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران منتشر ساخت. وی در مقدمه آن به معرفی نسخه پرداخته است:

«ترجمه فارسی تاریخ کبیر ابو جعفر محمد بن جریر طبری در ۳۵۲ هجری شروع شد ...

این کتاب یکی از قدیمیترین کتابهای بزرگ است که به فارسی دری نوشته شده است و برای ما باقی مانده است ... شماره این نسخه در آن کتابخانه- کتابخانه آستان قدس- ۷۴۸۱ و عدد اوراق آن ۲۴۴، و اخبار مندرج در آن مطابق است با حوادث سال ۱۵ تا ۱۳۲ هجری. شروع آن مطابق است با متن تاریخ طبری، چاپ دار المعارف، ج ۳، ص ۶۰۱، و چاپ نول کشور (از ترجمه فارسی)، ص ۴۸۰، س ۳، ولی عبارات این نسخه با عبارات آن چاپ هند بسیار تفاوت دارد.

... نسخه در ارزجان (از بلاد روم) بر دست اسحق بن محمد بن عمر بن محمد شروانی نوشته شده است و در محرم ۵۸۶ به پایان رسیده است. اشعار و عبارات عربی بسیار پر غلط است و فارسیها هم کم غلط نیست ... (- مقدمه استاد مینوی، چاپ عکسی-) من نخستین گفتار این نسخه را- سر آغاز آن افتاده است و وقایع از سال ۱۵ هـ. ق. شروع می‌شود- با همانند آن گفتار در نسخه‌ی آراسته خود در دو ستون روبه روی هم می‌آورم. خواست من آن است که خواننده‌ی گرامی خود به سنجش این دو نسخه بپردازد. کتاب یکی است و گفتار نیز یکی است. در دو نسخه

از يك گفتار مشترك چنين تفاوتهاي ديده مي‌شود. جاي ترديد نمي‌ماند كه روايتها دو گونه است و مترجم اين گفتارها، يك تن نبوده است. اختلافها از حد تصرف كاتبان فراتر مي‌رود. اين حجت من است و دليل و برهاني ديگر نمي‌خواهد.

از سنجش اين گفتار يگانه در دو نسخه بر مي‌آيد كه نسخه‌ي اقدم- نسخه‌ي آستان قدس- مجمل است و نارسا. چون سر آغاز آن افتاده است، نمي‌دانم كه اين نسخه از دو روايتي كه به گمان من از ترجمه تاريخنامه طبري به دست است، کدامين است؟ چه بسا از نسخه سومي باشد كه هنوز بر من ناشناخته مانده است. گذشته از نارسايي و اجمال و اختصار نسخه آستان قدس، کاربرد واژگان تازي آن به آشكارا، بيش از روايتي است كه من اختيار کرده‌ام. اينك نمونه گفتار مشترك: بقيه من فتح حاصريه و قنسرين

«گفتار خالد سيف الله روي به قنسرين (؟) نهاد. پس مردمان قنسرين بسيار كارزار كردند و از مسلمانان بسيار مردم تياه كردند. آخر صلح خواستند. خالد رضي الله عنه صلح نكرد و گفت اکنون صلح مي‌كنيد كه مسلمانان و خلق را تياه كرديد. حرب كرد تا حصار بيران كرد و مردمانشان بگشت و خواسته غنيمت كرد، و به بو عبيده رحمه الله نامه كرد به فتح حاصريه و قنسرين. بو عبيده وي را بستود و عمر رضي الله عنه از عزل خالد پشيمان شد و گفت ابو بكر به كار وي در به دانسته بود و ملك الروم چون مردی او بدید و از كارهايي كه وي كرد از شام نوميد شد و برفت به قسطنطينيه شد.

پس يك اسير رومي از دست مسلمانان بگست و با روم شد. ملك وي را پيش خواند و گفت: حال اين مسلمانان مرا صفت كن. وي گفت: فرسان بالنهار و رهبان بالليل. به روز مبارزان اند و به شب عابدان اند.

ملك گفت با ايشان چيزي نتوان كرد. تن بداد و برفت و دو شهر از شام به دست ايشان مانده بود: قيساريه و اجنادين، به هر شهري اندر پنجاه هزار مرد بنشانند و مردی را بر قيساريه امير كرد قيفار نام و بر اجنادين اميري كرد نام او ارطيون و به زبان رومي داهي باشد و ملك نيز خويشتن به قسطنطينيه شد و بو عبيده به عمر نامه كرد كه از شهرهاي شام اين دو شهر ماند، چه فرمايي خود روم آن جا يا كسي فرستم.

عمر رضي الله عنه فرمود كه معاوية بن ابي سفيان را به قيساريه فرست. - ترجمه تاريخ طبري، چاپ عكسي.

خبر فتح قنسرين

«بو عبيده بن الجراح خالد بن الوليد را به قنسرين فرستاد با لختي سپاه. خالد بيامد و به در حصار قنسرين [آمد]. و به نزديك قنسرين حصاري بود نامش حاصريه. و ايشان هر دو با يك ديگر بودند. مردمان حاصريه ميناس را گفتند چرا به حصار

شده و سپاه تو از سپاه خالد بیشتر است. بیرون آی تا ما تو را یاری کنیم اندر حرب.

میناس از حصار بیرون آمد و با خالد حرب کرد. خالد میناس را بگرفت و بکشت و هزیمتیان به حصار اندر شدند و خالد بر در قنسرین بماند ده روز تا کار بر ایشان تنگ شد و صلح خواستند، هم بر آن شرط که اهل حمص کردند.

خالد گفت اگر صلح پیش از این خواستند که حرب کردند من با ایشان صلح کردم. خالد گرداگرد حصار بگرفت و ویرانی کرد تا حصار بستند و آن مردمان را همه بکشت و خواسته‌شان غنیمت گرفت. چون مردمان حاضر به آن بدیدند صلح خواستند و گفتند ما مردمانی‌ایم از عرب و ایشان را از بیچارگی یاری همی کردیم. خالد با ایشان صلح کرد.

پس چون ملك الروم این خبر بشنید از شام نومید گشت. برفت و آهنگ قسطنطنیه کرد و این دو شهر از شهرها که نزدیک شهرهای روم بود یکی قیساریه بود و یکی اجنادین. به هر شهری پنجاه هزار مرد بنشانند و بر قیساریه مردی را امیر کرد نام وی فیقار و بر اجنادین مردی را امیر کرد نامش ارطوبون. مردی بزرگوار و با رای و تدبیر و ارطوبون به زبان رومی داهی بود.

ابو عبیده مر عمر را نامه کرد که مرا از شهرهای شام این دو شهر مانده است اگر فرمایی بدین جای کس فرستم.

عمر گفت معاویه بن ابی سفیان را به قیساریه فرست و عمرو بن العاص را به اجنادین تا بروند و آن جا نیز مسخر کنند. (متن ترجمه تاریخنامه، ص ۴۵۸).

بخشی کوچک از متن این نسخه آستان قدس را آقای دکتر محمد سرور مولایی با عنوان «قیام سیّد الشهداء حسین بن علی (ع) و خونخواهی مختار» در سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، به سال ۱۳۵۹ منتشر کرده است که مجال سنجش دو نسخه را با هم آسانتر می‌سازد.

نسخه‌ی اساس

نسخه اساس.

مشخصات آن بر طبق فهرست میکروفیلیمهای استاد محمد تقی دانش‌پژوه چنین است: «ف ۸۶۸، موزه انجمن همایونی آسیایی لندن SAR ش ۲۲، نسخ محمد شاه بن علی بن محمود شادبخت حافظ اصفهانی در روز شنبه ۱۸ شوال ۷۰۱ در ۳۷۳ گ ۳۳ س (استوری ۱: ۶۲).

(- فهرست میکروفیلیمها، ج ۱، صص ۳۸-۳۷).

عکس این نسخه را از کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران فراهم آوردم. آن چه افزون بر مشخصات یاد شده در فهرست می‌توان گفت آن است که این نسخه مجموعه‌واری است.

از برگ ۱ تا B 355 ترجمه تاریخ طبری است و برگ ۳۵۶ سفید است. سپس از برگ b 356 تا b 367 رساله‌ای است در باره «انساب و احساب و آیین و رسوم و

آداب آل سلجوق» که «دیباجه این تصنیف به نام و القاب همایون سلطان اعظم خدایگان ملوک امم رکن دنیا و الدین معز الاسلام و المسلمین سلطان السلاطین ملک الشرق و الغرب و الروم و الصّین ابو طالب طغرل ارسلان قسیم امیر المؤمنین...» بخش نخستین کتاب، ترجمه تاریخنامه طبری، جز دو برگ پایانی، به خط نسخ است. دو برگ پایان و نیز رساله تاریخ سلجوقیان به خط نستعلیق است. در پایان بخش نخستین چنین آمده است:

تمام شد تاریخ روزگار عالم و اخبار پیغمبران علیهم السلام و ملوک و خلفا و سلاطین از تازیان و پارسیان و گردش روزگار و وقایع عالم در هر قرن بر ترتیب و کار جهان اندر همگنان که هر ملکی بر چه سیرت و به چه حالت از این جهان رفت و هر چه اندر این عالم رفته است از گرد آورده ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری و گزارش ابو علی محمد بن محمد بن عبد الله البلمعی الوزير که از بهر امیر خراسان ابو صالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسد السامانی از تازی به پارسی گردانید بر دست بنده ضعیف المحتاج الی رحمة الله تعالی محمد شاه بن علی بن محمود بن شادبخت الحافظ الاصفهانی در روز شنبه هجدهم شوال سنة احدی و سبعمائة اللهم اغفر لصاحبه و لکاتبه و لمصنفه و لقاریه بمحمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین.

از نسخه شناسی این کتاب چیزی نمی‌دانم. عکس آن را در اختیار داشتم و از عکس آگاهیهای لازم و سودمند به دست نمی‌آید. همین اندازه می‌توان گفت نسخه به خط نسخ است و در هر صفحه ۳۳ سطر نگاشته دارد و در صفحه نخستین ۳۱ سطر. رسم الخط آن دقیق و یکسان نیست. «که» می‌نویسد و «کی»، «دال و ذال» را کمتر یکسان می‌نگارد و بیشتر رعایت می‌کند، «ج و چ» را به يك نقطه می‌نویسد و «ب و پ» را، «کژ» می‌نویسد و «ک و گ» را همانند، «چنانک» می‌نویسد و «آنک» و «آنچ»، بر سر «ی» گاه دو نقطه می‌گذارد: «نیمی»، «راستی» «همی فرستم»، کسره اضافه را به صورت «ی» می‌نویسد: «ناحیتی عراق»، «چرخى زنان».

ویژگی دیگری در این نسخه ندیده‌ام که شایان ذکر باشد. این نسخه از ترجمه تاریخنامه طبری با مقدمه‌ای به زبان تازی آغاز می‌شود: «قال محمد بن جریر الطبری فی خطبة الكتاب الحمد لله العلی الاعلی الولی الاولی الوفی الاوفی ذی الاسماء الحسنی و الصفات العلی...» پایان آن را نیز در بالا آورده‌ام.

این نسخه را که اساس قرار دادم و بخش اسلام آن- «ذکر انساب پیغمبر (ص)...»- از برگ ۱۶۰ آغاز می‌شود، به خلافت «المسترشد بالله» می‌کشد. پیدا است که کار تاریخ محمد بن جریر طبری به ۳۰۲ پایان یافته بوده است و روزگار ابو علی محمد بن محمد بلعمی نیز به ۳۶۳ هـ. ق. یا به ۳۸۳، سرآمده. این همه الحاقها ناگزیر به سندهای بعد روی داده است.

گفتنی است که در آخرین صفحه بازمانده نسخه اساس که به خط اصل نسخه است و پس از برگ 353 b، خط آن تغییر می‌کند و شیوه کتابت از نسخ به نستعلیق بدل

می‌شود، سخن از «خلافت الواصل بالله» می‌رود. و «واصل» به سال ۲۲۷ هـ - ق. به خلافت رسید و به سال ۲۳۲ درگذشت. آیا می‌توان منقولات پس از خلافت «الواصل بالله» را الحاقی شمرد؟ خدا می‌داند.

نسخه «فا»

در باره‌ی این نسخه، آنچه در فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تألیف استاد محمد تقی دانش پژوه آمده است چنین است: ف ۱۵۳۵، فاتح، ش ۴۲۸۵، نوشته احمد بن النجم الخطاط الاخلاطی در چاشتگاه روز یکشنبه ۱ شوال ۷۰۲، در ۳۶۸ گ، در هفت مجلد. (استوری ۱: ۶۲).

این نسخه نیز به خط نسخ است. شمار سطرهای آن ۲۹ است و شیوه کتابت آن همانند نسخه‌های کهن است:

«دال و ذال» را رعایت می‌کند، «ك و گ» را همسان می‌نویسد، «هرك» و «چنانك» و «بدانك» می‌نویسد، «كه» هم دیده می‌شود: «این کدام پسر بود که ابراهیم قربان کرد»، گذشته از «کی»: «یا ابراهیم آن نذر کی با خدای کردی وفا کن ...»، «پ» را عموماً سه نقطه می‌گذارد، اما بیشتر جایها «ش» را بی‌نقطه می‌نویسد: «بیستر»، «قریس»، «می‌داستند»، «پست»، «برکسیدند».

این نسخه نیز با مقدمه تازی شروع می‌شود:

«بسم الله الرحمن الرحيم سهل بلطفك يا لطيف قال محمد بن جرير الطبري خطبة الكتاب الحمد لله العلي الاعلى الولي الاولي الوفي الاوفى ذى الاسماء الحسنی و الصافات العلی ...»

چنان که در معرفی نسخه آمده است، کتاب در هفت مجلد است و پایان مجلداتی از کتاب را می‌توان دید. در برگ 60 a آمده است: «المجلد الثانی من کتاب التاریخ لمحمد بن جریر الطبری رضی الله عنه».

و در برگ 109 a: «تمام گشت مجلد دوم از تاریخ محمد بن جریر و این مجلد دوم از هلاک فرعون است تا آخر اصحاب الکهف و پس از این قصه یونس آید اندر مجلد سوم اگر ایزد تعالی توفیق دهد ...» و در برگ 168 a: تمام کردیم مجلد سوم از تاریخ محمد بن جریر الطبری رحمه الله و این مجلد از حدیث نبوت است تا ترك بو طالب عم پیغامبر علیه السلام و بعد از این اندر مجلد چهارم یاد کنیم آن خواری که از کافران به پیغامبر علیه السلام رسید تا بدان هنگام که از این جهان بیرون شد ان شاء الله».

در پایان نسخه آمده است:

... کار بر مقتدر راست گشت و مسلمانان بر وی خطبه کردند و دست گشاده بود بخشیدن و نیکویی کردن با مردمان و جهان نگه داشتن و داد کردن. السلام.

تمام گشت تاریخ سال عالم از گرد آورده محمد بن جریر الطبری رحمة الله علیه بر دست بنده ضعیف نحیف احمد بن النجم الخطاط الاخلاطی روز یکشنبه چاشتگاه اول ماه شوال سنة اثنی و سبعمائة هجرة نبویه لغفر الله تعالی لجامعه و کاتبه و سلم تسلیما.

چنان که دیده می‌شود، در این نسخه، تاریخ روزگار المقتدر بالله که از سال ۲۹۵ تا ۳۲۰ خلافت کرد آمده است و این بر نسخه اساس که از «الوائثق بالله» گفتگو می‌کند بیش از هشتاد و هشت سال و هشت خلیفه فزونی دارد. نسخه «فا» روایتی نزدیک به نسخه اساس ما است و بسیار جایها همانندی چشمگیر با آن دارد، از این روی کار مقابله و تطبیق را تا حدی بر من آسان کرده است. با این همه بخشهایی در این نسخه آمده است که نسخه اساس ما فاقد آن است، که ناگزیر از آن همه سود جستیم و به جای خود آوردیم.

نسخه «فب»

وصف این نسخه در فهرست میکروفیلها ... به گونه‌ای آمده است که با عکس نسخه‌ای که اینک در دست من است متغایر است. گمان من بر آن است که اشتباهی در شماره میکروفیلم روی داده است و وصف نسخه‌ای دیگر را ذیل این شماره یاد کرده‌اند که آن سرچشمه اشتباه آقای احمد منزوی کتابشناس ارجمند گشته است. (ر.ک: فهرست نسخه‌های خطی، ج ۶، ص ۴۱۲۶).

نوشته آقای دانش پژوه چنین است:

ف ۸۶۹، ع ۶۰-۴۱۵۳، فاتح ش ۴۲۸۱ نسخ عبد الله بن سعد الله بن ابی غالب اصفهانی روز پنجشنبه ۱۴۲۱/۷۲۵ در فیروزان در خانه دارنده نسخه امیر نظام رکن الدین امیر غازان در ۷۵۷ گ، وقف سلطان محمود غازی. (استوری ۱: ۶۲).

(- فهرست میکروفیلها، ص ۳۸)

مشخصات نسخه در عکسی که اینک در زیر دست من است بدین گونه است. بر پشت برگ اول عکس ما آمده است: «کتب هذا الكتاب علی بن محمد بن علی السمنانی فی بلدة اصفهان فی تاریخ سنة ثلاثة عشر و سبعمائة رحمة الله تعالی و اصلح الله مذهبه».

سپس به خطی دیگر آمده است:

«لمحرره

لله الحمد ز الطاف خدای متعال / یافتم نسخه تاریخ متین طبری
گر چه خطش نبود قابل تعریف و لیک / حرف حرفش بر داناست چو لعل

جگری

چون کلام قدما بود عزیز است مرا / ناکسان خوار کنندش همه از

بی‌خبری»

اشاره به تاریخ کتابت نسخه در بخش ۳ / ۱۶۱۰۳۱ عکسی آمده است:
«... بر نویسنده رحمت کناد بحق محمد و آله العبد علی بن محمد بن علی السمنانی
فی بلدة اصفهان سنة ثلثة عشرة و سبعمائة ۷۱۳».

و نیز در پایان کتاب می‌آید:

... و الله الموفق لاثمامه كتاب تاريخ طبرى في بلدة اصفهان يوم الاربعاء وقت
الضحى الثانى عشر من شهر محرّم الحرام سنة ثلاث و عشرة و سبعمائة على يد
عبد الضعيف الغريب على ابن محمد ابن علي السمنانى غفر الله ...
لوالديه.

شيوه‌ي کتابت نسخه که تاریخ ۷۱۳ دارد همانند دو نسخه پیشین است. خط آن نسخ
است و پاره‌ای برگها به خطی نستعلیق گونه. سرآغاز آن نیز درست بمانند نسخه
اساس و نسخه «فا» است و با مقدمه تازی. در پایان کتاب شرح خلافت «المستظهر
بالله» آمده است، و سپس می‌نویسد:

«کتاب تاریخ تا خلفای زمانه خویش گفتیم و هر آن کس که از پس ما آید از خلفا و
ملوک و سلاطین می‌نویسند و می‌خوانند و الله الموفق ...»
شایان ذکر است که نسخه اساس ما به «المسترشد بالله، که در ۵۲۹-۵۱۲ خلافت
کرد پایان می‌یابد و در این نسخه «فب»، «المستظهر» آخرین است که سالهای
خلافت او از ۴۸۷ هـ.ق. تا ۵۱۲ بوده است.

نسخه «ص»

وصف نسخه بر حسب فهرست میکروفیلها ... نگارش استاد دانش پژوه چنین است:
ف ۷۹. ایا صوفیا، ش ۳۰۵۰. نسخ عثمان بن احمد بن ابی بکر معروف به
«خالویه» در رجب ۷۱۳، ۴۴۷ گ. نسخه در ۲۷ رمضان ۸۰۲ از آن فتح الله بن
نظام الدین شیروانی بوده است.
(- همانجا. ص ۳۷).

نسخه مورخ ۷۱۳ ایا صوفیا با مقدمه فارسی آغاز می‌شود:

بسم الله ... سپاس و آفرینش مر خدای کامکار کامران و آفریننده زمین و آسمان را.
آنکش نه همتا و نه انباز و نه دستور و نه یار و نه زن و نه فرزند. همیشه بود و
همیشه باشد و بر هستی او نشان آفرینش پیدا است. آسمان و زمین و شب و روز و
آن چه بدو اندر است و چون به خرد نگاه کنی بدانی که آفرینش او بر هستی او گوا
است و سپاس وی بر بندگان ...
(- برگ 2 b).

بر صفحه اول نسخه چنین آمده است:

«برسم خزانه الصاحب الاعظم الدستور الاعدل الاكرم سلطان الوزراء العرب و العجم زاير بيت الله الحرام نجم الحق و الدنيا و الدين كهف الاسلام و المسلمين لا زال نجم طالعه مسعودا.»

شيوه نگارش نسخه چون نسخه‌های دیگر است: نسخه به خط نسخ نوشته شده است و در هر برگ ۳۵ سطر نوشته است. «ب و پ» به يك نقطه و «ج و چ» نیز به يك نقطه نوشته می‌شود، «ك و گ» را همانند می‌نویسد، «دال و ذال» را مراعات می‌کند، «آنچ» و «جنانك»، آمده است، و «ژ» را به سه نقطه می‌نویسد: «كژدم». در پایان نسخه آمده است:

تمت كتاب التاريخ الطبرى گرد آورده محمد بن جرير بن يزيد الطبرى رحمة الله عليه. صلى الله على خير خلقه محمد و آله اجمعين على يد العبد الضعيف عثمان بن احمد ابن ابى بكر يعرف بخالويه فى شهر الله الاصم رجب سنة ثلاث عشر و سبعمائة»

برگ 446 a.

نسخه «ص» با اخبار «مكتفى» به پایان می‌رسد که به سالهای ۲۹۵-۲۸۹ خلافت کرد.

عنوان آخرین گفتار این نسخه: «حديث زكرويه بن مهرويه القرمطى» است که: این حديث او به سال دويست و نود و پنج بود ... و مذهب زنادقه داشت ... نخست دعوت به اهل شيعت بود و مردمان [را] ايدون پيدا کرد که این سلطان ستم همی کند و نشاید از پس ایشان نماز کردن و مرو را امام خواندن و اما از آل حسين بن على رضى الله عنهم باید. مردمان او را اجابت کردند. پس لخت لخت مردان را به مذهب قرامطه بردی ... و زکروی به قادسیه بنشست و همه نواحیها بگرفت ... پس امير المؤمنین ... به بادیه اندر آمد ... زکروی پیش او باز آمد ... حرب کردند ... صد هزار مرد بیش بودند که هلاک گشتند ...

مكتفى مصيبت داشت پس محمد بن داود عارض لشكر بود ... بفرمودش که به كوفه شو ... آن گاه از پس قرامطه به بادیه اندر شو. كتاب محمد بن جرير رحمة الله عليه آنجا تمام شده است و او نگفته است از پس این که کار قرامطه چون شد، که چون کتاب بدین جا رسید او گذشته شد رحمه الله ... نسخه «ص» با نسخه اساس همانند نیست، این نسخه با نسخه «صب» همانندی دارد.

نسخه «صب»

مشخصات نسخه «صب» را استاد دانش پژوه در فهرست میکروفیلها ... چنین بر شمرده است:

«ف ۸۰ ایا صوفیا، ش ۳۰۵۱ نسخ محمود بن محمد بن ابی بکر بن احمد معروف به خالویه در اواخر ذق ۷۱۸ در ۳۳۰ گ، ۳۵ س».

افزون بر این چیزی نمی‌توان گفت. مشخصات کتابت درست بمانند نسخه‌های دیگر است. سر آغاز آن مقدمه فارسی است که در نسخه «ص» ارائه گردید:
بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على سيد الخلق محمد و آله اجمعين.

سپاس و آفرینش مر خدای کامران و کامکار و آفریننده زمین و آسمان را. آن کس نه همتا و نه انباز و نه دستور و نه یار و نه زن و نه فرزند. همیشه بود و همیشه باشد

و ...

پایان نسخه «صب» نیز مانند نسخه «ص» با خلافت «مکتفی» و «حدیث زکرویه ابن مهرویه القرمطی» به انجام می‌رسد.

آخر نسخه چنین است:

تمّ کتاب التواریخ مما آلفه ابو جعفر محمد بن جریر الطبری رحمة الله علیه علی يد العبد الضعیف المحتاج الی رحمة ربه اللطیف محمود بن محمد بن ابی بکر بن احمد یعرف بخالویه اصلح الله شأنه و غفر له و لوالدیه. اواخر شهر المبارک ذی قعدة سنة ثمان عشرة و سبعمائة الهجرية المصطفوية حامدا لله تعالی و مصليا علی نبیه.

(- برگ 337 b).

با نگرستن به انساب دو کاتب نسخه‌های «ص» و «صب»، خویشاوندی آنان به چشم می‌آید. شایان تذکر است که نسخه «ص» از جهت ضبط و صحت بر نسخه «صب» برتری دارد.

نسخه «مه»

این نسخه کتابخانه آقای دکتر اصغر مهدوی نخستین بار در نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در باره نسخه‌های خطی، جلد دوم، سال ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱، زیر نظر محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، به خامه استاد محمدتقی دانش‌پژوه معرفی گردید. به نوشته آقای دانش‌پژوه در این دفتر، آقای دکتر اصغر مهدوی مجموعه‌ای نفیس از کتابهای خطی گرد آورده‌اند که در آن روزگار شمار آن به ۸۶۹ رسیده بوده است و به گشاده دستی اجازه دادند که گذشته از معرفی نسخه‌ها، از نفایس آن کتابخانه، برای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، فیلم برداشته شود.

نسخه نفیس ترجمه تاریخ طبری از آن شمار است که عکس و فیلم آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است. وصف این نسخه در فهرست میکروفیلمها ... ص ۳۸ بدین گونه آمده است:

«ف ۱۵۹۰. کتابخانه دکتر اصغر مهدوی، ش ۸۷۲، نسخ شهاب احمد بن محمد ابن یعقوب بن احمد حاجی علی دهقلی در ۸۵۲ [ه-ق] در ۴۱۴ گ»
(نشریه ۲: ۱۷۶).

در نشریه کتابخانه مرکزی ... وصف آن چنین است:

تاریخ نامه یا ترجمه تاریخ طبری: ابو علی محمد بن محمد بن عبد الله بلعمی، ش ۸۷۲، نسخ شهاب احمد بن محمد بن یعقوب بن احمد بن الحاج علی الدهقلی در ۹

محرم ۸۵۲، در نیمه ۱ و ۱۶ شعبان ۸۵۲ در نیمه ۲، عنوان شنگرف، جدول زر و لاجورد، سر لوح بزر و لاجورد و سرخ، کاغذ ترمه، ۴۱۴ گ، ۲۹ س، ۱۵/۵، ۲۱، ۲۲/۵، ۲۷/۵، با جدول صور اقالیم سبعة و طبقات ملوک در ۱۲ گ تا ملحدان الموت، خط عباسقلی سپهر پسر میرزا محمد تقی لسان الملك کاشانی، مورخ ۱ صفر ۱۳۱۱ نیلان نیل در ص ع هست.

(- نشریه کتابخانه مرکزی، ج ۲، ص ۱۷۶).

این نسخه با مقدمه فارسی است و شیوه کتابت آن همسان نسخه‌های قدیم در پایان نسخه آمده است:

تمام شد این تاریخ نامه که مشهورست میان مردمان به تاریخ طبری و مشتمل است بر اخبار و حکایات انبیا و رسل و اولیاء و سلاطین از زمان حضرت آدم صلوات الله علیه تا زمان خلافت المستظهر بالله از گرد آورده امام الهمام علامة العلماء فرید دهره و وحید عصره جامع الاخبار و النوادر و الحکم کاشف آثار جمیع الامم ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری رحمة الله علیه و رحمة واسعة و ترجمه کننده این کتاب ابو علی محمد بن محمد بن عبد الله البلعمی وزیر بوده که او از تازی به فارسی آورده و او از وزراء سامانیان (؟) بوده تا عامه خلیق را از این حظی و نصیبی باشد در سادس عشرین شعبان المعظم سنة اثنین و خمسين و ثمانمیه علی ید الفقیر المقر بالذنوب و الخطیات المعترف بالاثام و الزلات احمد بن محمد بن یعقوب بن احمد بن الحاج الدهقلی الذی هو اضعف ما خلق الله الوهاب الملقب بشهاب اصلح الله حاله و نور بحقایق معرفته بالله و رحم اسلافه و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و عترته و اولاده و اصحابه و ازواجه و متابعیهم اجمعین و الحمد لله رب العالمین. سنة ۸۵۲.

(- برگ 419 a).

این نسخه به جدولهایی که از ادوار آغازین تاریخ ایران فراهم آمده آراسته شده است. نمونه‌هایی از آن را می‌آورم.

روش کار

پس از بررسی نسخه‌ها، نسخه «موزه انجمن همایونی آسیایی» را اساس کار قرار دادم. به هر نگرشی این نسخه گزیده‌ترین نسخه‌ها است. کهنترین نسخه تاریخ دار است- مورخ ۷۰۱- و از جهت جامعیت نیز شایان اعتنا است. با این همه در ضبط نامها بسیار نادرست است. و این نادرستی ضبط نامها تنها به این نسخه اساس منحصر نیست. چند نمونه از این اشتباهها را می‌آورم:

محمد بن عمرو جهنی به جای مجدی بن عمرو، ابو ایوب به جای ابو مرثد، مسلم بن ایاد به جای مسطح بن اثائه، اسید بن حصین به جای اسید بن حضیر، عتبه بن عروه و عتبه بن عمرو به جای عتبه بن غزوان، عمرو بن جابر الجهنی به جای کرز بن جابر الفهری و ...

پس از استنساخ نسخه اساس، که جز با نگرستن سطر به سطر متن عربی تاریخ طبری، طبع عکسی اروپا زیر نظر دوخویه، اطمینان به صحت نامها ممکن نبود،

آن را با نسخه فا، که نزدیکترین نسخه‌ها به اساس است سنجیدم. نزدیکی این دو نسخه با هم، همیشگی نیست. در بسیار جایها هم‌آهنگی دو نسخه از هم دور می‌شود. تا آن جا که ممکن بود حاصل مقابله را در تفصیل نسخه بدلهای آوردم. به این مقایسه بسنده نکردم، نسخه‌های دیگر، نسخه‌های فب، ص، صب را نیز تا حد امکان مورد سنجش قرار دادم.

گاه روایت اساس، نارسا و کوتاه و مجمل بود. از دیگر نسخه‌ها، که مرجع آن را ذکر کردم، روایت کامل را در دو قلاب [] در متن جای دادم. البته مواردی چند از سنجش نسخه‌ها را که با اساس متغایر بود، در تفصیل نسخه بدلهای نقل کردم.

جدولی از مقایسه عنوانهای متن حاضر با متن عربی تاریخ طبری و ترجمه آن به خامه شادروان ابو القاسم پاینده فراهم ساختم تا دانشوران و محققان را سودمند باشد. در آراستن این متن، کوشش بسیار کردم. امید است حاصل کار، که در حد توان خود بر سر آن اهتمام ورزیدم و البته به کوتاهی و نارسایی آن بیش از هر کس آگاهی دارم، پسندیده باشد.

مهرورزیها و تشویقهای عزیزان را که همواره مایه دلگرمی من بوده است گرامی می‌دارم. دوست ارجمندم آقای دکتر محمد حسین روحانی به لطف بسیار در عبارتها و اشعار عربی متن نگریست و با تصحیح آن منتهی بر من نهاد، سپاسگزار ایشانم. و العاقبة للمتقين-

محمد روشن

شهریور ۱۳۶۴

منابع پیشگفتار

احوال و آثار محمد بن جریر طبری. تألیف دکتر علی اکبر شهبایی. انتشارات دانشگاه تهران. تهران. ۱۳۳۵.

بیست مقاله قزوینی.

دوره کامل مقالات ادبی و تاریخی میرزا محمد خان بن عبد الوهاب قزوینی. با مقدمه آقای ابراهیم پور داود. استاد دانشگاه تهران. چاپ دوم. دی ماه ۱۳۳۲ و دفتر دوم. با مقدمه آقای عباس آقبال. استاد دانشگاه تهران. چاپ دوم. آبان ماه ۱۳۳۲. به سرمایه کتابفروشی ابن سینا و کتابفروشی ادب تهران.

تاریخ ادبیات در ایران. از آغاز عهد اسلامی تا دوره سلجوقی. ج ۱. دکتر ذبیح الله صفا.

کتابفروشی ابن سینا. تهران. ۱۳۳۵.

تاریخ ادبی ایران. از قدیمترین روزگاران تا زمان فردوسی. ج ۱. ادوارد براون. ترجمه و تحشیه علی پاشا صالح. وزارت فرهنگ. تهران. ۱۳۳۳.

تاریخ ایران. ایران در اوایل عهد اسلامی. دکتر عبد الحسین زرین‌کوب. وزارت آموزش و پرورش. تهران. ۱۳۴۳.

تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان. تئودور نلدکه. ترجمه دکتر عباس زریاب. انجمن آثار ملی. ۱۳۵۸.

تاریخ بلعمی. ابو علی محمد بلعمی. به تصحیح محمد تقی بهار ملك الشعرا. به کوشش محمد پروین گنابادی. وزارت فرهنگ. تهران. ۱۳۴۱.

تاریخ الرسل و الملوك. (بخش ایران از آغاز تا سال ۳۱ هجری). ابو جعفر محمد جریر طبری.

- ترجمه صادق نشأت. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۵۱.
- ترجمه تاریخ طبری. به انشای ابو علی محمد بلعمی. حوادث سالهای ۱۵ تا ۱۳۲ هجری. عکس نسخه محفوظ در آستان قدس. با مقدمه مجتبی مینوی. بنیاد فرهنگ ایران. تهران. ۱۳۴۵.
- ترجمه تاریخ طبری. ابو علی محمد بلعمی. قسمت مربوط به ایران. مقدمه و حواشی دکتر محمد جواد مشکور. کتابخانه خیام. تهران. ۱۳۳۷.
- ترکستان نامه. و. و. بارتولد. ترجمه کریم کشاورز. بنیاد فرهنگ ایران. تهران. ۱۳۵۲.
- چهار مقاله. عروضی سمرقندی. با تصحیح مجدد و تعلیقات دکتر محمد معین. کتابفروشی زوار. تهران. ۱۳۴۶.
- الفهرست. ابن ندیم. رضا تجدد. تهران. ۱۳۵۰.
- فهرست نسخه‌های خطی فارسی. ج ۶. احمد منزوی. مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای. تهران. ۱۳۵۳.
- فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. تألیف محمد تقی دانش پژوه. دانشگاه تهران. تهران. ۱۳۴۸.
- کتاب شناخت. (مجموعه مقالات). گفتاری در باب انتقال. محمد روشن. کتابخانه طهوری. تهران. ۱۳۶۳.
- مجله دانش. مورخان اسلام. محمد بن جریر طبری صاحب تاریخ الامم و الملوك. ترجمه م. ه (محسن هشتروندی). سال اول. ۱۳۲۸.
- مجله دانشکده ادبیات. دانشگاه تهران. شماره مسلسل ۵۲. بعضی از کهن‌ترین آثار نثر فارسی. دکتر غلامحسین صدیقی. تهران. ۱۳۴۵.
- مروج الذهب و معادن الجوهر. ابو الحسن علی مسعودی. ترجمه ابو القاسم پاینده. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۴۴.
- یادنامه طبری. به مناسبت بزرگداشت يك هزار و يك صدمین سالگرد درگذشت شیخ المورخین ابو جعفر محمد بن جریر طبری. سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی- مرکز تحقیقات علمی کشوری- وزارت فرهنگ و آموزش عالی. تهران. ۱۳۶۹.